

صف آینه‌ها



حرکت می‌کند. آیا در پر خورد با چنین افراد بی‌مسئولیتی، اقلام با بوق یا چراغ به آن‌ها هشدار نمی‌دهید؟ هشدار دادن یکی از تکالیف شرعی دین اسلام است. درست مثل نیاز و روزه، امر به معروف و نهی از منکر بر هر مسلمانی واجب است. مؤمن آینه مؤمن است و کار آینه نشان دادن عین واعیت است. اگر چهره خود را در آینه غبار آلود دیدیم، بهتر است صورتمان را بشویم، نه آینه که آینه را بشکینیم.

آینه چون نقش تو بنمود راست خود شکن آینه شکستن خطاست امام حسین (ع)، مهم‌ترین هدف قیام داشت: دروغ ممنوع، ظلم ممنوع، غیبت در برابر یزیدیان را احیای امر به معروف و نهی از منکر معرفی کرده است. سلام بر سرور آینه‌ها که یادمان داد، برای پیوستن به صاف آینه‌ها تا کجا می‌توان پیش رفت.

محمدعلی قربانی

تابلوهایی مثل دورزن ممنوع، سبکت ممنوع، گردش به چپ ممنوع و... در مسیر حرکت قطار به چشم نمی‌خورند و مخصوص خودروها هستند؛ چرا که اختیار خودرو دست خودش است! یعنی برای راننده‌اش امکان انتخاب و انجام همه این کارها وجود دارد. روزی که قطار فرشته‌ها انسان را در جاده آفرینش بدرقه کرد، روح اولین تابلو نوشته شده بود: «از خودرن میوه ممنوع خودداری کنید». اما انسان با بی‌توجهی به این تابلو پرت شد تا جاده خاکی زمین. جاده لغزندۀ دنیا هم تابلوهای خودش را داشت: دروغ ممنوع، ظلم ممنوع، غیبت ممنوع، بی‌احترامی به والدین ممنوع و... دوستان جوان، فرض کنید روزی از خواب بیدار شوید و ببینید که هیچ‌کس اهمیتی به تابلوهای «ممنوع» نمی‌دهد و هر طور که دلش می‌خواهد به چپ و راست می‌راند یا حتی در خلاف مسیر بقیه

مدیر مسئول: محمد ناصری

سردیبیر: محمدعلی قربانی

شورای کارشناسی: علیرضا متولی،

حسین امینی پویا، ناصر نادری،

حبيب يوسف زاده

مدیر داخلی: مريم سعیدخواه

ویراستار: بهروز راستانی

طراح گرافیک: ایمان اوجیان

شمارگان: ۱۷۰۰۰... نسخه

چاپ: شرکت افست (سهامی عام)

نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر

شماری: پلاک ۲۶۶

صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۴

تلفن: ۸۸۳۰۱۴۷۸-۸۸۴۹۰۹۶

شماره تلفن پیام گیر: ۸۸۳۰۱۴۸۲

نشانی اموزش‌گردنی: تهران-صندوق پستی

۷۷۳۳۶۶۵۵-۶۱۱۱ تلفن: ۱۶۵۹۵۱۱۱



۴۰ فیزیک در شهر بازی



۲۰ بالا افتادن از سیبیل بابا



می‌دانستیم تمایل چندانی به مطرح شدن در مطبوعات و رسانه‌ها ندارد و بسیاری از درخواست‌های گفت و گو را در کرده است. بخت یارمان بود که گفتگیم از «مجلات رشد» هستیم. گفت: «مجید همه مجلات رشد دوران مدرسه‌اش را جمع کرده بود و پسرم محسن هنوز آن یادگارهای پدر را حفظ کرده است. من برای کسانی که در آموزش و پرورش به بچه‌ها خدمت می‌کنند، احترام زیادی قائلم و...»



۳۴ تریاتلون، ورزش سه گانه

۳۶ سفر به ولایت عشق

۳۸ بازار پول

۴۲ در کمین ستاره‌ها

۴۴ شهر مرزی مهران

۴۶ چگونه می‌توان از بیخ، آتش ساخت؟

۴۸ کتابخانه جوان

۱۸ خزان گناه

۲۲ اجتماع غریبه‌ها

۲۴ بنین

۲۷ Sholeh-Zard

۲۸ پنج قدم تا هدف

۳۰ شستنی به قیمت جان انسان‌ها!

۳۲ عینک ذهن

۲ چراغی که روا نبود

۳ پوتین

۷ العربية في السفر

۸ کمی دلگرمی

۱۰ دوستداشت‌نی‌های دریای جنوب

۱۲ زرد پران گیاه ۱۸ عیار

۱۴ زندگی روی صحنہ

۱۶ عناصر شعر

سعید یوسفی

چراغی که روان بود

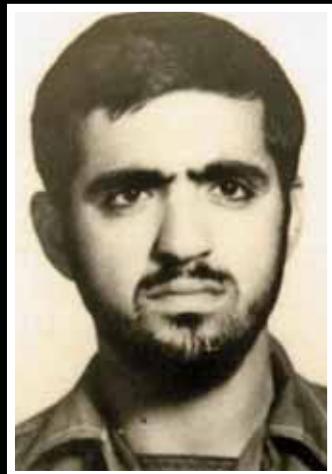
یکبار که در منزل آقای بهشتی مهمان بودم،
کسی در اتاقی از منزل ایشان نماز خواند، ولی
چراغ را خاموش نکرد. آقای بهشتی وقتی
متوجه شد چراغ اتاق بی خودی روشن است،
بلندشدو چراغ را خاموش کرد و دوباره ببحث
خود با من ادامه داد. وقتی به صورت شان نگاه
کردم، دیدم از این اسراف ناراحت بدنظر می‌رسد.

● راوی: حجت‌الاسلام و المسلمین
سید مرتفعی موسوی جوروکانی

● منبع: سیره شهید بهشتی
نشر شاهد، ص ۱۵۶

بهشتی

پوتین



اسماعیل دقایقی

تولد: ۸ تیر ۱۳۳۳

ورود به دانشگاه اهواز: ۱۳۵۳

ورود به دانشگاه تهران: ۱۳۵۵

ازدواج با مصطفی همراهی: ۱۳۵۸

شهادت: ۲۸ دی ۱۳۶۵ (شلمچه)

در یکی از مسافت‌های اداری اش که اتفاقاً من هم همراهش بودم یادم هست که وسط راه خوابش گرفت. ماشین را زد کنار جاده پوتین‌هایش را درآورد و چون توی ماشین جا نبود، گذاشت کنار ماشین توی جاده. بعد از این که خوالب دوراً افتادیم، نیم ساعت بعد که چند کیلومتر هم فتنه بودیم، متوجه شد که پوتین‌هایش را جا گذاشته، با خودش حساب کرد که قیمت یک جفت پوتین‌نوجه قدر است. قیمت بنزین ماشین و استهلاکش را هم حساب کرد. قیمت پوتین‌های نو هنوز کنار برگشته بیم، پوتین‌های نو هنوز کنار جاده بودند.



حبيب یوسف زاده

می‌دانستیم تمایل چندانی به مطرح شدن در مطبوعات و رسانه‌های ندارد و بسیاری از درخواست‌های گفت و گو را در کرده است. بخت یارمان بود که گفتیم: از «مجلات رشد» هستیم. گفت: «مجید همه مجلات رشد دوران مدرسه‌اش را جمع کرده بود و پسرم محسن هنوز آن یادگارهای پدر را حفظ کرده است. من برای کسانی که در آموزش و پرورش به چه‌ها خدمت‌می‌کنند، احترام‌بادی قائم‌مود». به این ترتیب، راهی «دانشگاه شهید بهشتی» شدیم و در اتفاقی که تا چند ماه پیش محل کار یکی از بهترین دانشمندان هسته‌ای کشورمان بود، با ایشان به گفت و گو نشستیم.

● برگردیم به ۲۰ سال پیش، آشنایی شما با آقای شهریاری از کجا شروع شد؟ آن روزها من دانشجوی فیزیک «دانشگاه امیر کبیر» تهران بودم. یکی از درس‌ها مربوط به برق بود. مجید شهریاری که دانشجوی فوق لیسانس فیزیک هسته‌ای دانشگاه شریف بود، از سوی استاد آن درس، دعوت شده بود تا بخش‌هایی را به ما درس بدهد. عالی درس می‌داد و من خیلی خوب یاد می‌گرفتم. تا این که نمره‌ام در پایان ترم ۱۶ شد. وقتی به استاد اعتراض کردم، گفت در بخش مربوط به آقای شهریاری نمره کم گرفته‌ام. بنابراین به ایشان مراجعه کردم و با توضیحاتی که دادم، موضوع حل شد. این اولین برخورد نزدیک ما بود.

از طرف دیگر، ماجراهایی از هوش و معلومات بالای او سر زبان‌ها بود. مثلاً می‌گفتند در یکی از درس‌های ریاضی که همه دانشجویان مردود شده بودند، مجید ۱۹/۵ گرفته بود. به علاوه متوجه شدم که او در دوره فوق لیسانس شاگرد اول بوده و برای همین بدون کنکور در دوره دکترا قبول شده است...

● این‌ها باعث شد به او علاقه‌مند شوید؟ نه، هنوز تعلق خاطری به او نداشت. با آن تفکرات دوران جوانی، معیارم برای ازدواج این بود که شوهرم حتماً چند سال از خودم بزرگ‌تر باشد و بچه نباشد. دیگر این که چون خودم ملایری بودم، فکر می‌کردم شوهرم نباید ترک باشد. حال آن که مجید یک سال از من کوچک‌تر و ترک زنجان بود.

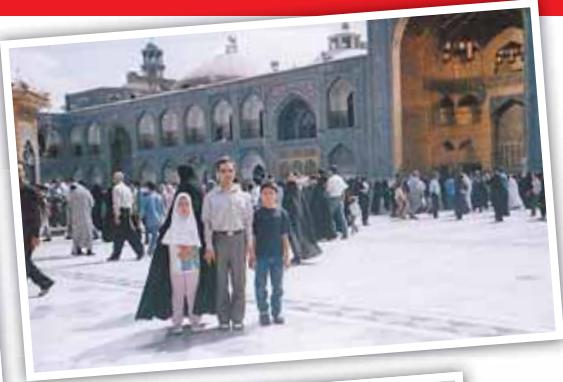
● تا این‌که...

تا این‌که روزی یکی از دوستانم که دانشجوی



ناگفته‌های دکتر بهجت قاسمی، همسر شهید دکتر مجید شهریاری دانشمند علوم هسته‌ای ایران در گفت و گو با مجله رشد جوان

شهریارهسته‌ای



وقتی آمد، پرسیدم چرا دیر کردی؟ گفت: من نمی خواستم وقت آقا را بگیرم، ایشان خودش مایل به ادامه بحث بود.

- آیت الله جوادی آملی درباره شهادت ایشان، صحبتی نداشته اند؟

سال گذشته در خطبهای عید فطر شهرستان دماوند فرموده بود: «چنین افرادی آنقدر معتقدند که در مصاف با مرگ پیروز می شوند می گردم. ناگهان غیب می شد. اتاق ها را و مرگ را می میرانند و خود برای ابد زنده می مانند...» مجید مقلد آیت الله جوادی آملی بود و به ایشان عشق می ورزید.

- قبلاً گفتید که ایشان مجلات رشد را از دوران دانش آموزی جمع کرده بود، چرا؟

از نظر مجید مجلات رشد خیلی مفید بودند. حتی گاهی مطالب آن ها را در کلاس های دانشگاه برای دانشجوهاش مطرح می کرد. یادم هست بعضی وقت ها که می خواست موضوع جالی را به پسرمان محسن یاد بدهد، می رفت مجلات رشد را می آورد و از روی آن ها توضیح می داد و مدتی در باره اش بحث می کردند.

- دوستان مجید شهریاری بیشتر چه تیپ آدمهایی بودند؟

هیچ وقت خودش را نمی گرفت. با کودک و پیر، و با سواد بی سواد زود رفیق می شد. یادم هست یک روز گلدنی آورده بود. پرسیدم؛ از کجا آورده ای؟ گفت، دوستم داده. گفتم: کدام دوست؟ گفت: سرایدار مسجد محل. با پسر بچه های فامیل کشتی می گرفت. به دختر بچه های فامیل می گفت: برو دفتر مشقت را بیاور ببینم! خلاصه

ما بود و خیلی از شخصیت های معتبر علمی تا این که بعدها خانه ای به قیمت شش میلیون تومان خریدیم.

- آیا مجید شهریاری فقط یک دانشمند هسته ای بود یا...؟

او قبل از این که دانشمند فیزیک هسته ای باشد، یک عارف عاشق بود. من گاهی او را در خانه گم می کردم. ناگهان غیب می شد. اتاق ها را می گشتم، به آشپزخانه سر می زدم... بعد می دیدم در گوشه اتاق پذیرایی، پشت میز ناهارخوری، کنچ دیوار روی زمین نشسته، بدون حرکت لب حتی، به دیوان حافظ خیره شده و اشکهایش بارهاز او شاهد بودم و خیالش هرگز از ذهنم محون نمی شود. در ماه های رمضان قرآن را با ترتیل می خواند. صدای قشنگی داشت. به آن عادت کرده بودم.

- مطالعات غیر فیزیکی هم داشت؟

مطالعه زندگی نامه علامه طباطبائی و آیت الله پهچت را یادم هست. عاشق اهل بیت(ع) بود. عشق قلبی، نه از روی حاجت و نیاز. در جلسات مذهبی یکی از شاگردان مرحوم حاج اسماعیل دولابی به طور مرتب شرکت می کرد و خلاصه بحث های آن جلسه ها را در یک دفتر سر بر سید می نوشست. به آیت الله جوادی آملی هم علاقه خاصی داشت و بارها با ایشان دیدار کرده بود. یادم هست یک بار مراجعته کرد به بیت ایشان، گفتند در حد پنج دقیقه وقت دارند. مجید رفت داخل و دو ساعت طول کشید تا برگرد.

مجید بود، به خانه ما آمد و بیشنهاد ازدواج مجید را به من رساند. خیلی شوکه شدم اما وقتی بیشتر نجابت و ویرگی های انسانی او را در ذهنم مرور کردم، جواب مثبت دادم.

- موقع خواستگاری، شرطی تعیین نکردید؟

چرا، من که از سلامت و ایمان او مطمئن بودم، تنها شرطی که برای زندگی با او گذاشت این بود که حتماً روی پای خودمان باشیم و به هیچ کس اجازه دخالت در زندگی مان را ندهیم.

● مهریه؟

یادم هست، آن روزها یکی از فامیل ها برای دخترش ۸۰۰ سکه طلا مهریه تعیین کرده بود. به مادرم گفتم من خجالت می کشم از داشتن چنین مهریه ای، خلاصه این که مهریه من به تعداد معصومین ۱۴ سکه شد.

- جشن عروسی هم گرفتید؟

بله، جشن عروسی ما در رستوران دانشگاه برگزار شد و خانه بخت من خوابگاه دانشجویی بود! البته مجید می خواست خانه کرایه کند، اما من گفتم حالا که هر دو از صبح تا شب مشغول درس و دانشگاه هستیم، چرا بی خود هزینه کنیم؟

● در خوابگاه دانشجویی راحت بودید؟

سوئیت کوچکی با یک اتاق و آشپزخانه بود. طویل که فرش ۱۲ متری من لبه هایش روی دیوار قرار گرفته بود. اما با وجود مجید هیچ احساس کمیود نمی کردم. در همان خانه کوچک از مهمان های مهمی پذیرایی می کردم. دکتر صالحی، رئیس دانشگاه شریف که حالا وزیر خارجه است، در همان اتاق کوچک میهمان

سخنرانی آیت‌الله جوادی آملی گوش می‌داد، با حیرت پرسید: چی شده؟! فرصت نبود. فوری پیاده شدم تا در را برایش باز کنم، همین که دستگیره را گرفتم، بمب نزدیک صورتم منفجر شد. حالا حدود ۲۰۰ ترکش ریز و درشت توی شد. حدود ۶۰ ترکش در دست‌ها، بدنه وجود دارد. حدود ۴۰ ترکش در دست‌ها،

تعدادی در اطراف چشم و صورت و...

● قبل از این حادثه، احتمال آن را می‌دادید؟
بله، بعد از شهادت دکتر مسعود علی‌محمدی که قبل از ایشان ترور شده بود، دوستان توصیه می‌کردند که خیلی مراقب باشیم. مجید در جواب آن‌ها می‌گفت: «من و همسرم هر روز با غسل شهادت از خانه خارج می‌شویم»، با آن حالاتی که داشت، می‌دانستم اهل این دنیا نیست. به خصوص پنج شش ماه آخر، کمتر شبی می‌شد که نماز شب نخواند. او کاملاً آماده رفتن بود.

● تماس‌ها یا نامه‌های مشکوکی هم داشتید؟
بله، یاد هست حدود سه سال پیش دعوت‌نامه‌ای از یک کشور اروپایی آمده بود و مجید را همراه خانواده برای گشت و گذار به آن‌جا دعوت کرده بودند. اما او با تشرک و محترمانه آن پیشنهاد را رد کرد.

● بچه‌ها با نبودن پدر چه طور کنار آمدند؟
به هر حال یک خلاً عاطفی وجود دارد، اما من خیلی خودم را نگه داشتم و سعی کردم برایشان الگو باشم و با رفتارم به آن‌ها نشان بدhem که محکم باشند. به لطف خدا، hem محسن و hem متین که اصرار دارد زهرا صدایش کنیم، استعداد و روحیه ساده زیستی و بلندنظری پدر را به ارت برده‌اند. پسرم تا کفشش سوراخ نشود، کفش دیگری نمی‌خرد. زهرا hem همین‌طور، اخیراً که به زیارت حج رفته بودیم، هرچه اصرار کردم برای خرید لباس به بازار برویم، نیامد. می‌گفت حیف نیست این وقت با ارزش را در بازارهای مکه تلف کنیم؟!

● کلام آخر؟

کلام آخرم عهده است که با او بسته‌ام و آن را زی است بین من و مجید و خدا.

● شنیده‌ام سخنی خوش که پیرکناع گفت فراق بار نه آن می‌کند که بتوان گفت ظاهرآ شرح حال را آلود شهید مجید شهریاری با گفتن تمام نمی‌شود و حکایت او هم چنان باقی است. از این‌که مارا پذیرفتید تشرک می‌کنیم. من hem از این‌که با شما دوستان آموزش و پرورش، ساعتی درد دل کردم خوش‌حالم و برای شما و دوستان جوانان که این گفت و گو را می‌خوانند، آرزوی موفقیت می‌کنم.

داشتند، صحبت از این بود که اگر رتبه علمی شهید شهریاری را ۱۰۰ فرض کنیم، نفر بعد از ایشان حداقل ۵۰ می‌گیرد. حتی نمره ۷۰ یا ۸۰ داشتیم که نزدیک به او باشد.

● مجید شهریاری در رویاهایتان به شما سر می‌زند؟

تنها گلهای که از او دارم، این است که کم به خواهی می‌آید! یک روز در عالم رویا دیدم به اتفاق بچه‌ها برای دیدار با او قرار گذاشته‌ایم. حرکت کردیم که به دیدارش برویم، اما یکدفعه بینار شدم. بلا فاصله چشمان را بستم تا مگر ادامه همه از خنده بی‌حال شده

رویا را بینم، اما نشدا حالا هم

گاهی می‌بینم که مشغول انجام کاری است، اما تا حالا هم کلام نشده‌ایم. اگر به خاطر

بچه‌ها نبود، بزرگ‌ترین آرزویم

این بود که همراهش می‌رفتم و

به قول یکی از دوستان، او را

چنگ حوری‌ها درمی‌وردم.

● با توجه به این که شما نیز در صحنه انفجار

حضور داشتید، الان چه وضعیتی دارید؟

آن روز، زیاد از خانه دور نشده بودیم که یک

موتورسوار به ما نزدیک شد و بمب مغناطیسی

اجازه بدهید، جواب این سؤال را از زبان دکتر

صالحی بدhem که قبلاً ریس «سازمان انرژی

اتمی» بود، ایشان تعریف می‌کرد، در یکی از

نشستهایی که رهبر معظم انقلاب حضور

برای نفوذ به دل‌ها هیچ مشکلی نداشت. تا عمر دارم، بوی شاخه گل‌های مریم را که با یک دنیا محبت به من هدیه می‌داد، فراموش نخواهم کرد.

● خاطره‌ای برایمان تعریف کنید.

روزی تلفن خانه خراب شده بود. مجید که درباره وسائل برقی اطلاعات خوبی داشت، دل

روده تلفن را ببرون ریخت و ساعت‌ها با آن ور فت و بالاخره درستش کرد. بعد گفت:

«بسیار خوب، این هم از این» اما دو شاخه

را اشتباهی به پریز برق زد و تلفن سوخت!

بودیم. هنوز هم هر وقت

خانه بخت من، خوابگاه دانشجویی بود

یادم می‌افتد می‌خندم؛ هر چند، نه مثل سابق!

● این عکس را خودتان گرفته‌اید؟

بله، در خانه بیشتر وقت‌های نماز

را به جماعت می‌خواندیم. آن

عکس بگیر.

● شما که خودتان دکترای فیزیک دارید، بگویید دکتر شهریاری در دانش هسته‌ای

کشورمان چه جایگاهی داشت؟

اجازه بدهید، جواب این سؤال را از زبان دکتر

نگه داشت و در حالی که خودش پیاده می‌شد

فریاد زد: پیاده شوید! مجید که هر لحظه‌ای را

نشستهایی که رهبر معظم انقلاب حضور



نمای جماعت خانوادگی

شراء الأدوية من الصيدلية

عادل اشکبوس

حميد: السلام عليكم
سلام بر شما
الصيدلاني: مرحبا بك. تفضل
خوش أمند. بفرما
حميد: أنا أريد الأدوية المكتوبة على هذه الورقة.
من ابن داروهای نوشته شده روی ابن کاغذ را می خواهم.
الصيدلاني: لكن إعطاء الأدوية غير مسموح دون وصفة الطبيب.
ولی دادن دارو بدون نسخه پزشك من نوع است.
حميد: والدی یستفید من هذه الأدوية عادةً.
پدرم معمولاً از همین داروها استفاده می کند.
الصيدلاني: عليك الذهاب عند الطبيب.
شما باید نزد دکتر بروی.
حميد: طريق المستوصف بعيد والجهاز حار جداً والدی لا يستطيع الحركة...
راه درمانگاه دور است و هوا گرم است و پدرم نمی تواند حرکت کند.
الصيدلاني: مایه؟ اشراح لي؛ هل له آم في صدره أو حُمّي أو مَرَضُ السُّكُر؟
چه ناراحتی ای دارک؟ برايم توضیح بدده: آیا دردی در سینه دارد یا تب و یا
بیماری قند؟
حميد: گلا، فقط عنده ارتفاع ضغط الدم...
نه. فقط فشار خوش بالاست...
الصيدلاني: أكتب لك هذه الجبوب والأشربة والماء المُغَدِّي والله الشافي.
این قرصها و شربتها و سرم را من نویسم. و خداست که شفافهنه است.
حميد: شکراً جزيلًا يا حضرة الطبيب علي حسن مساعدتك.
في أمان الله.
از حسن همکاری شما بسیار متشکرم جناب دکتر.
خداحافظ.
الصيدلاني: وفقك الله. مع السلامة.
خدا شما را موفق بدارد. به سلامه.
إشتري حميد الأدوية و رجع إلى الفندق لكي يذهب مع والده إلى المستوصف.
حميد داروها را خرید به هتل بازگشت تا همراه پدرش به درمانگاه برود.



حميد: غفوأین غرفه الزرق؟
ببخشید اتاق تزریقات کجاست؟
موظف الاستعلامات: أماكن غرفه زرق الإبر.
کارمند اطلاعات: اتاق تزریقات رویه روی شماست.
حميد: والدی بحاجة إلى زرق الإبرة و الماء المُغَدِّي.
پدرم احتجاج به تزریق آمپول و زدن سرم دارد.
الممرض: تفضل. گل لوالدک ان نیام على هذا السریر.
بفرما. به پدرت بگو که روی این تخت بخوابد.

بعد ساعه تحسستُ أحوال والد حميد و هما رجعوا سرورین إلى الفندق.
پس از ساعتی احوال پدر حميد خوب شد و آن دو با خوشحالی به
هتل بازگشتند.

کمی دلکرمی

حبيب یوسف‌زاده





دوست داشتنی های دریای جنوب

محمد کرام الدینی

در جنوب سرزمین ما ایران، یک خلیج و یک دریا قرار گرفته‌اند: خلیج فارس و دریای عمان. اگرچه این دو به هم متصل‌اند، اما ویژگی‌های آب خلیج فارس با آب دریای عمان متفاوت است. این تفاوت سبب تفاوت در نوع ماهی‌های آن‌ها هم شده است. دریای عمان گوشه‌ای از اقیانوس بزرگ هند است و بنابراین، ترکیب، دما و شوری آن مانند اقیانوس است، در حالی که آب خلیج فارس از راه تنگ نسبتاً باریک هرمز به آب اقیانوسی متصل می‌شود و بنابراین، گرم‌تر و شورتر است.

تنوع بی‌شمار

فکر می‌کنید چند نوع ماهی در آب‌های جنوبی کشورمان زندگی می‌کنند؟ خیلی زیاد. تاکنون صدها گونه ماهی در خلیج فارس و دریای عمان شناسایی شده‌اند؛ اما کسی نمی‌داند که این تعداد چه بخشی از واقعیت است.

- تون می‌نامند. تون ماهیان یکی از مهم‌ترین ماهی‌های خوراکی آب‌های جنوب کشور هستند.
- تون ماهیان معمولاً در دریای عمان یافت می‌شوند و وارد خلیج فارس نمی‌شوند.
- تون ماهیان برای تنفس باید همیشه در آب حرکت کنند و به جلو بروند و نمی‌توانند در آب بی‌حرکت بمانند، چون خفه می‌شوند. به همین علت وقتی در تورهای ثابت گرفتار می‌شوند، برخلاف ماهی‌های دیگر، پیش از خارج کردن تورها از آب مرده‌اند.
- ماهیان تون از سریع ترین ماهی‌ها هستند و به همین سبب و به علت داشتن میوگلوبین (رنگدانه‌ای شبیه به هموگلوبین خون) فراوان در ماهیچه‌ها، گوشت سرخ دارند.

تون یا تُن؟
بی‌گمان یکی از معروف‌ترین ماهی‌هایی که همه می‌شناسیم، ماهی‌های تون هستند. همه ما حداقل یک بار مژه چیزی را که «تُن ماهی» می‌نامیم، چشیده یا حداقل کنسرو آن را دیده‌ایم. نام این ماهی به اندازه‌ای آشناست که برخی حتی به اشتباه برای نامیدن «کنسرو» از واژه «تُن» استفاده می‌کنند؛ مانند خواربار فروش سرکوچه ما که بالای قفسه کنسروهای لوبيا نوشته است: «تُن لوبيا».

- تلفظ صحیح این نوع ماهی‌ها «تون»، مانند «خون» است، نه تُن.
- به خلاف تصور بسیاری از ما، تون فقط نام یک نوع ماهی نیست، بلکه گروهی از ماهی‌ها هستند که آن‌ها را تون ماهیان یا ماهی‌های

این ماهی در خارج از آب حرکت می‌کند

ماهی ناشنوا کرکوشه

در آب‌های جنوبی کشورمان چند نوع کوشه زندگی می‌کنند. یکی از آن‌ها «کرکوشه» است که ۴ تا ۱۰ متر درازا دارد. کرکوشه درنه و مهاجم نیست، چون از پلانکتون‌ها و جانوران ریز‌آبزی تغذیه می‌کند. این ماهی به اندازه‌ای مهربان است که انسان می‌تواند کاملاً به آن نزدیک شود؛ شاید به همین علت فکر می‌کنند که این کوشه ناشنواست. مهربانی کرکوشه گاه به زیان آن تمام می‌شود، چون برخی انسان‌ها از این نزدیکی بهره می‌برند و آن را شکار می‌کنند.



شیر در دریا ماهی شیر

نوعی شیر غذای نوزادان است. نوع دیگری شیر از گربه‌سانان است و در جنگل و بیشه‌زارها زندگی می‌کند. دو نوع دیگر شیر وجود دارند که یکی شیر آب یا گاز است و دیگری ماهی شیر. «ماهی شیر» از ماهیان تون است و در سراسر خلیج فارس و دریای عمان زندگی می‌کند.



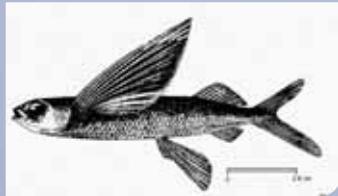
برق بی‌حس‌گفته ماهی برقی

تعجب نکنید، نام واقعی این ماهی، «ماهی برقی» است. این ماهی که بر کف دریا زندگی می‌کند، می‌تواند برای بی‌حس کردن شکار خود، جریان برقی با ولتاژ ۲۲۰ ولت تولید کند.



پرواز روی آب ماهی پرنده

اگر در کنار ساحل جنوب ایستاده‌اید، از مشاهده ماهی‌هایی که برای فرار از دشمنان طبیعی خود روی سطح آب پرواز می‌کنند و سپس به درون آب فررو می‌روند، تعجب نکنید. در واقع بالهای سینه‌ای این ماهی به شکل بال درآمده‌اند.



گل خورک

این ماهی غالباً در ساحل گلی خلیج فارس روی گل‌ها می‌خزد و به پیش می‌رود، اما اگر احساس کند که چیزی به آن نزدیک می‌شود، فوراً زیر گل ناپدید می‌شود. غافل از آن که شکارچیان طبیعی مدت‌ها در انتظار صید بی‌حرکت می‌مانند. شاید در نهایت شکار یکی از آن‌ها شود.



کوشه سرچکشی

یکی دیگر از کوشه‌های جالب جنوب ایران است. سر این کوشه شبیه چکش است و چشم‌ها و سوراخ‌های بینی آن روی دو سر چکش قرار دارند.



نگران

گیاه ۱۸ عیار

ملیکا قلیچ یور / عکس: حمید، ضا گ دان



مهاجرت

زعفران ابتدا در همدان و کرمانشاه کنونی کشت می شد، ولی پس از قرن ها، کشت آن به خراسان منتقل شد. زعفران کاران این منطقه، آن را حرفه‌ای مقدس می دانند که از پدر به فرزند می رسد.

زردپران زاگرس

گیاه مطر و خوش رنگ «کرکمیس» تنها در دامنه زاگرس و ایران زمین خودروی بوده است. ماده‌ای آن را «کرکم» نامیدند و برای اولین بار شروع به کشت آن در نواحی «لوند» کردند. این گیاه در دوره‌ای به نام «زردیران» مشهور بود که پس از ورود اسلام به ایران به «زعفران» که واژه‌ای عربی است، تغییر نام داد.



۹۵ درصد زعفران ایران در جنوب خراسان کشت می‌شود. علاوه بر خراسان، امروزه شهرهای دیگری هم زعفران کشت می‌کنند.

زعفران، چاشنی کهن

بر کتیبه‌ای حجاری شده در کاخ شاهان هخامنشی نوشته شده است که روزانه یک کیلو زعفران در دربار هخامنشیان مصرف می‌شده است. حکیم ابوالقاسم فردوسی نیز در داستان جمشید، در میان غذاهایی که آشپز آماده می‌کند، از بکارگیری زعفران یاد می‌کند.

به روز چهارم چو بنهاد خوان
خورش ساخت از پشت گاو جوان
بدو اندرون زعفران و گلاب
همان سال خورده می و مشک ناب



و پایدار استفاده می‌شد. در کتب خطی و در خوشنویسی، استادان بزرگ به عنوان مرکب ارزشمند و بادوام آن را به کار می‌بردند.

بهتر است زعفران در ظرف شیشه‌ای یا فلزی دربسته و دور از نور و حرارت نگهداری شود تا مواد معطرش تبخیر نشود.

۸ تا ۱۲ روز در اتاق گرمی خشک می‌شود که امکان رشد و تکثیر قارچ‌ها در آن وجود دارد و باعث کاهش قیمت زعفران ایران می‌شود.

رقابی ایران

ایران بزرگ‌ترین تولیدکننده زعفران جهان است و یونان و اسپانیا در تولید و تجارت آن رقیب ایران هستند. روش‌های صحیح خشک‌کردن و بسته‌بندی زعفران در این کشورها به گونه‌ای است که قیمت زعفرانشان چند برابر ایران است. اسپانیا زعفران ایران را به مقدار زیاد می‌خرد و با بسته‌بندی مناسب به نام زعفران اسپانیایی می‌فروشد. هندی‌ها و عرب‌ها بزرگ‌ترین مصرف‌کنندگان زعفران هستند.

مرکب بادوام

در گذشته از زعفران به عنوان رنگ طبیعی

گیاه کم توقع

گیاه زعفران به آب بسیار کمی نیاز دارد. تاستان در خواب است و به هیچ‌وجه به آب نیاز ندارد. زمستان رشد می‌کند، به همین دلیل آفت خاصی ندارد و آن را سه‌پاشی نمی‌کنند. گیاهی چندساله است و اگر یکبار کاشته شود، تا ۱۸ سال می‌توان از آن بهره‌برداری کرد. از این‌رو در مناطق خشک برای کشاورزان ارزش طلا را دارد.

زعفران مرغوب

زعفران ایرانی به علت داشتن میزان کمتری از یک ماده سمی به نام «سافرانال»، نسبت به زعفران‌های سایر نقاط جهان مرغوب‌تر است. برتری طعم و رنگ زعفران ایرانی با هیچ زعفرانی قابل مقایسه نیست.

زعفران ارزان

زعفران برای نگهداری طولانی باید خشک شود. در ایران، در روش سنتی، زعفران طی



زندگی روی صحنه

آشنایی با رشته بازیگری

کلی زندگی شان تغییر کرده است. می پرسید چرا؟
می گوییم در همین یکسال، در ادامه متوجه می شوید
راستی شما چه رشته ای می خواهید؟ ریاضی، انسانی،
معماری؟

زندگی کنار تئاتر شهر!

● آرزو بستان چیست؟

سعید: دوست دارم سوپر استار شوم.
رضای: عده ای دوست دارند با پول و پارتی در
بازیگری پیشرفت کنند. اما من دوست دارم
خودم ترقی کنم. آرزوی بزرگم هم این است که
پنج دقیقه با پرویز پرستویی بازی کنم.

بهرام: آرزو دارم هیچ وقت توان این رشته
افسردگی نگیرم و آن قدر بازی ام خوب شود که
بقیه آرزو کنند با من بازی کنند!

● زندگی شما از وقتی وارد این رشته شده اید
تغییری داشته است؟

می گویند: الان نصف عمر ما در تئاتر شهر
می گذرد. ما به اغلب جشنواره ها می رویم.

تهرمینه حدادی/ عکس: اعظم لاریجانی

آدمهایی هستند که شبیه ما زندگی نمی کنند. نه پول زیادی دارند، نه خانواده ای متفاوت، نه امکانات بسیار، با این حال زندگی آنها متفاوت است، صبحها و شبهای آنها شبیه ما نیست. تصمیمات آنها شبیه ما نیست. هدفهای والایی داشته و دارند و ممکن است در اتوبوس کنار دست ما نشسته باشند، بی آن که ما بدانیم آنها در عین شباهت با ما، آدمهایی متفاوتاند؛ خیلی متفاوت! متفاوت های این شماره: رضا ذوالفقاری، سعید ناصری و بهرام شجاع.

بازیگری در مدرسه؟

نگویید که عشق بازیگری و سینما در کله و گشته اند و یک مدرسه پیدا کرده اند که در آن به جای درس های نظری، درس بازیگری تدریس می شود. بازیگری در مدرسه؟ بله، دقیقاً همان طور که خواندید. یک فیلم بازی می کردیدا البته که فکر کرده اید حالا هم هر سه تا، کلاس سوم هستند و در همین یک سال که از درس خواندن شان گذشته، نمی دانستند چه کار کنند؛ اما رضا و سعید و

● باید چه کار کرد که صدا گرم شود؟
داد زدن، بلند کتاب خواندن و این طور کارها باعث می شود صدا گرم شود. در ضمن مانفس کشیدنمان هم متفاوت است. باید از دیافراگم نفس بکشیم.



از فیلم و سینما تا مجله و روزنامه
کسی که می خواهد بازیگر شود، باید کلی فیلم هم ببیند.

● فیلم دیدن الاتنان با گذشته ها فرق دارد؟
البته، ماتا پارسال فقط فیلم می دیدیم و از ماجراش لذت می بردیم. اما حالا هر فیلمی می بینیم، باید روی بازی آدمها و میمیک (حالت) صورت آنها متمن کر شویم. ماعلاوه بر فیلم دیدن، نمایش نامه و حتی انواع مجله های فیلم را می خوانیم.

● دوست دار باید بازیگر تئاتر شوبد یا سینما؟
بهرام و سعید: ما دوست داریم از تئاتر به سریال و از سریال به سینما برویم.

رضا: من دوست دارم تئاتر موزیکال کار کنم.
● راست راستش را بگویید، ازین که آمده اید

توی این رشته پشیمان نیستید؟
سعید: نه، اما چون تازه کاریم همه فکر می کنند شو خی می کنیم که تئاتر کار می کنیم. مردم دوست دارند تو را در تلویزیون ببینند تا باور کنند بازیگری!

بهرام: ما اذیت می شویم، اما تحمل می کنیم؛
چون این رشته را دوست داریم.

● گفتنیست تئاتر، توی این مدت چه کارهایی اجرا کردید؟

ما در جشنواره دانش آموزی استان اول شدیم، توی «کانون سلمان» هم اجرای نمایش داشتیم. در ضمن، دانش آموزان مدرسه قبلى هر وقت پروژه ای داشته باشند، از ما کمک می گیرند.



شروع ماجرا

سعید، رضا و بهرام باید درس بخوانند؛ پیش دانشگاهی، دانشگاه و... حتماً باید به دانشگاه بروند، اما وقتی پایشان بر سر به دانشگاه کلی تجربه دارند که دیگران ندارند.

می گوییم: بهترین تجربه ای که تا به حال داشته اید چه بوده؟

و جواب آنها معلوم است: «اولین بار که قرار شد در نمایشی نقش ایفا کنیم...» و این تازه شروع ماجراست. بعد آنها روی سن می ایستند. خانم عکاس: بخندید، گریه کنید، پیر مرد شوید... و آنها نقش ایفا می کنند و «چیلیک... چیلیک» دوربین عکس می گیرد.

آن قدرها هم آسان نیست!

رضا، سعید و بهرام یک گروه دارند. گروه آنها کلی عضو دارد. آنها این گروه را تشکیل داده اند تا بتوانند هر چه زودتر پیشرفت کنند. آنها و گروه شان در هفته سه جلسه تمرین می کنند. سه شنبه ها می روند سینما و دو سه فیلم می بینند و دسته جمعی کتاب می خوانند. گرچه آنها مثل بقیه دانش آموزان همیشه پشت نیمکت نیستند، اما باید کلی تمرین های بدنی بکنند و تاریخ نمایش تمام دنیا را بدلاً باشند.

می گوییم: اصلاً از اولش بگویید؛ این که چه طور می گویند؛ در علافی!

آنها توی مدرسه درس های عجیب غریبی می خوانند؛ مثل شخصیت شناسی، تحلیل نمایش، موسیقی در نمایش، فن بیان و...

می گوییم: اصلاً از اولش بگویید؛ این که چه طور این رشته را در مدرسه انتخاب کردید؟

سعید: سال دوم دبیرستان بودم و قرار بود با دوستم برویم تست بازیگری بدھیم، اما جای مناسبی پیدا نکردیم. من رفتم آموزش و پرورش و پرسیدم اصلاً مدرسه ای هست که در آن بازیگری درس بدھند و فهمیدم بله، البته اول خانواده ام مخالف بودند، اما وقتی فهمیدند واقعاً علاقه مندم راضی شدند.

رضا: من قبل از این هم تئاتر را دوست داشتم، پارسال به طور اتفاقی از دم مدرسه رد شدم و دیدم که رشته بازیگری دارد. این شد که آدم و ثبت نام کردم.

بهرام: من تا اول دبیرستان درس خوب نبودم، پس

عناصر شعر

محمد کاظم مزینانی

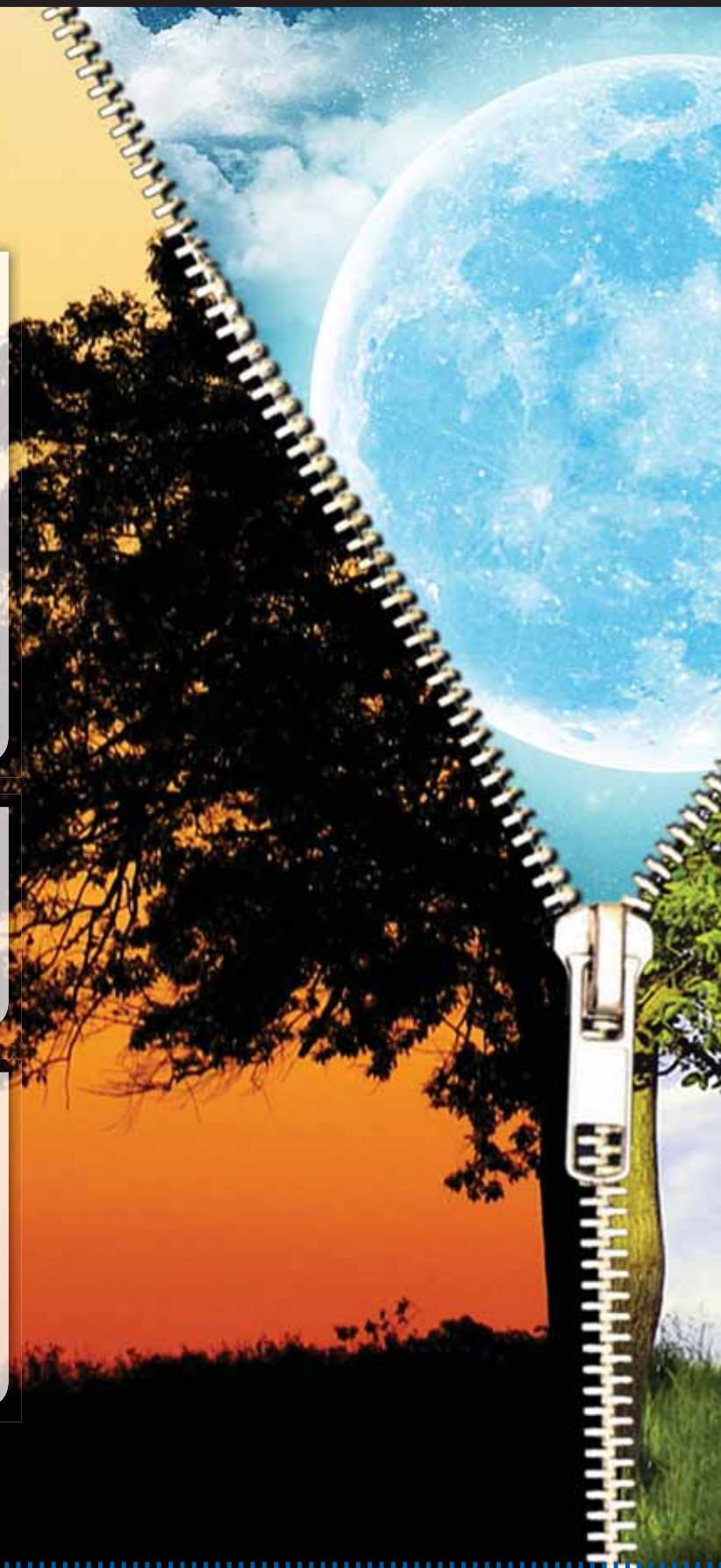
حال خیال

تمام زیبایی و سحرانگیزی شعر
به تشبیه و استعاره است
عناصر دیگر
مثل مشتی النگو و انگشت و گوشواره است

تشبیه چیست؟
محصول دوران کودکی و سادگی انسان
و استعاره؟
نشانه پیچیدگی روح و روان

استعاره
جوهر اصلی خیال است
اصلاً شعر یعنی خیال
بقیه چیزها فقط خط و حال است...
انسان می خواهد به کمک شعر...
زندگی را تبدیل کند به خیال
فرقش این است که بعضی آدمها
با حال خیال حال می کنند
و بعضی ها با خیال حال

بدون استعاره
در خت ها تکه ای چوب بیش نیستند
اما با کمک استعاره
می توانند حرف بزنند
و حتی به نماز بایستند



شعر ناب

معدنی است از الماس استعاره
مروارید تشییه
و یاقوت سیاه ایهام
نه، اصلاً شعر یعنی استعاره
والسلام!

نمونه‌ای از شعر بی‌استعاره و تشییه

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را
برون کن ز سر، باد خیره‌سری را
بَری‌دان ز افعال، چرخ بربن را
نشاید نکوهش ز دانش بربی را
همی تا کند پیشه، عادت همی کن
جهان مر جفا را، تو مر صابری را

ناصر خسرو

نمونه‌ای از شعر تشییه

مرا بسود و فرو ریخت هرچه دندان بود
نیبود دندان، لا، بل چراغ تابان بود
سپید سیم رَدَه^۱ بود و دُر و مرجان بود
ستاره سحری بود و قطره باران بود...

رودکی

نمونه‌ای از جادوی استعاره از

استاد استعاره

سرو چمان من چرا میل چمن نمی‌کند
همدم گل نمی‌شود، یاد سمن نمی‌کند؟
دی گله‌ای ز طرّه‌اش کردم و از سرِ فسوس
گفت که این سیاه کج، گوش به من نمی‌کند
تا دل هرزه‌گرد من، رفت به چین زلف او
زان سفر دراز خود، عزم وطن نمی‌کند

حافظ

حکایت

پیامبر خدا همراه با سلمان فارسی، از کنار درخت خشکی می گذشت. باد گرمی وزید و بوتهای صحرارا با خود برد. پیامبر، ساقه خشکیده درخت را با دستش گرفت و تکان داد. برگ‌های زرد و خشک روی خاک داغ افتادند. سلمان با تعجب نگاه کرد. پیامبر متوجه نگاه پرسشگر شد و گفت: «نمی پرسی چرا چنین کردم؟» خنده بر لب‌های سلمان دوید و گفت: «بفرمایید.» پیامبر گفت: «وقتی انسان وضو می‌گیرد

خزان گناه

نمای در زندگی پیامبر (ص)

ناصر نادری

سخنران پیامبر

- یاد خدا، همنشین من است.
- اگر خدا را - چنان که شایسته شناختن اوست - می‌شناخtid، با دعای شما، کوهها جایه‌جا می‌شندند.
- در چهار زمان، درهای آسمان گشوده می‌شود و دعاها مستجاب می‌گردد: هنگام رویارویی صف رزمندگان در راه خدا، زمان بارش باران؛ وقت نماز و هنگامی که چشم انسان به کعبه می‌افتد.
- نماز، نور چشم من است.
- گرسنه هرگاه بخورد، سیر می‌شود، تشننه هرگاه بنوشد، سیراب می‌شود، اما من از نماز سیر و دلزده نمی‌شوم.
- دو رکعت نماز در دل شب، برایم دوست‌داشتنی‌تر است از دنیا و آن چه در آن هست.
- سهل‌انگاری آفت عبادت است.
- دعا اساس عبادت است.



نیایش پیامبر

● خداوند! دوست داشتنی ترین چیز را نزد من، محبت خود گردان و ترسناک ترین چیز را نزد من، بیم از خودت. نیازهای دنیوی را به شوق دیدارت از من فرو بریز و آن جا که چشم دنیاگرایان را به بهره‌های دنیوی روشن می‌کنی، چشم مرا به پرستش خود روشن کن.

آداب پیامبر

● هنگام نیایش، همان‌گونه دستان خود را بالا می‌برد که مسکینان بالا می‌برند.
 ● پس از دعا، دستانش را به صورتش می‌کشید.
 ● وقتی صدای مؤذن را می‌شنید، اذان را تکرار می‌کرد.
 ● با اشتیاق، منتظر وقت نماز بود.
 ● خمیازه کشیدن در نماز را دوست نداشت.
 ● نماز جماعتی، کوتاه‌ترین و نماز فرادایش، طولانی‌ترین نماز بود.
 ● وقتی که چیزی او را غمگین می‌کرد، به نماز و روزه پناه می‌برد.
 ● وقتی از خواب بر می‌خاست، سجدۀ شکر به جا می‌آورد.
 ● وقتی هنگامۀ نماز می‌رسید، دیگر کسی رانمی‌شناخت.

و به نماز می‌ایستد، گویی گناهانش چون برگ‌های خشکیده این شاخه فرو می‌ریزد.»

سپس آهی از ته دل کشید و این آیه قرآن کریم را خواند: «نماز را در آن سو و این سوی روز و در اوایل شب به پا دارا همانا خوبی‌ها، بدی‌ها را می‌زدایند. این تذکری است برای آنان که اهل تذکرند».

[هود: ۱۱۴] سلمان، سرش را تکان داد و چین‌های پیشانی اش - که نشانه فکر کردن بود - عمیق‌تر شد.



از زبان اُم سَلَمَه

اُم سَلَمَه، همسر پیامبر خدا می‌گوید: «در دل شب بیدار شدم. دیدم پیامبر در بستر نیست. متوجه شدم در گوشۀ اتاق در حال عبادت است و دست‌ها را به سوی آسمان بلند کرده است». به سخنانش گوش دادم. شنیدم که می‌گفت: خداوند! مرا به بدی‌هایی که از آن‌ها رهانیده‌ام، برنگردن. خدایا! مرا دشمن شاد نفرمای. خداوند! مرا لحظه‌ای به خودم و امگذار...» با دیدن این منظره، گریسمت. پیامبر، صدای گریه‌ام را شنید و فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ عرض کردم: هنگامی که شما این‌گونه راز و نیاز می‌کنید و از خدا می‌خواهید تا لحظه‌ای شما را به خود و انگذار، پس وای بر من! پیامبر فرمود: ام سَلَمَه! چه چیز می‌تواند مرا نگه دارد و حفظ کند، حال آن که وقتی خداوند، لحظه‌ای یونس پیامبر را به خود واگذاشت، آن حوادث برایش پیش آمد؟!»

منابع

۱. سعیدی، سیدغلامرضا. داستان‌هایی از زندگی پیغمبر ما. مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی
۲. سیدی، حسین. هنام‌گلهای بهاری. نشر نسیم اندیشه.
۳. نیایش‌های پیامبر. گزینش: دکتر محمود مهدوی دامغانی. ترجمه کمال الدین غراب. انتشارات جهاد دانشگاهی مشهد.

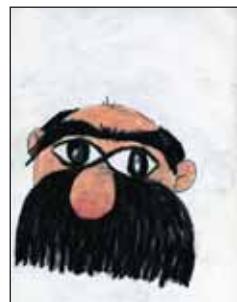
بالا افتادن از سیبیل بابا

حسن بنفسه

ندا می‌گوید همه‌چیز از روزی شروع شد که از پنجه به حیاط منزل سقوط کردم و هنرمند شدم!! برای این هنرمند جوان، معلم هنر شدن آرزوی اصلی بود و دوست داشت اگر نتوانست معلم هنر شود، حتماً مکانیک قابلی شود. تا این که یک ضربه ناگهانی به مغز، مسیر او را به سوی کاریکاتور تعییر داد!

بهترین مدل طراحی ندا پدرش بود که اجازه داده بود این هنرمند نوجوان حسایی به بینی، سیبیل و گونه‌های پدر اغراق چاشنی کند. وقتی وارد «هنرستان کوثر» تبریز شد، به شکل حرفه‌ای شروع به کار کرد. فوق دیپلمش را در رشته گرافیک گرفت، در جشنواره خوارزمی شرکت کرد و برنده شد. حالا هم در رشته مهندسی فرهنگی مشغول تحصیل است و در زمینه هنرهای تجسمی تدریس هم می‌کند. ندا علاوه بر تألیف کتاب «کارتونیسم» (کتاب آموزشی کاریکاتور و کارتون)، سه جلد کتاب داستان آموزشی برای نیروی انتظامی و راهنمایی و رانندگی و چند کتاب دیگر را تصویرگری کرده است.

ندا تنها‌یی مقدم تاکنون چهار نمایشگاه انفرادی برگزار کرده و در ۴۳ نمایشگاه گروهی در زمینه هنرهای تجسمی در تبریز، تهران، قزوین و ترکیه حضور داشته است. تنها‌یی مقدم در جشنواره‌های داخلی و بین‌المللی مثل کره جنوبی، لهستان، پرتغال، چین، جمهوری چک، روسیه، سوریه و هندوستان و البته ایران جوایزی را کسب کرده و سبقه داوری و هیئت انتخاب چندین نمایشگاه و جشنواره بین‌المللی هم در پرونده این جوان خوش آئیه وجود دارد.



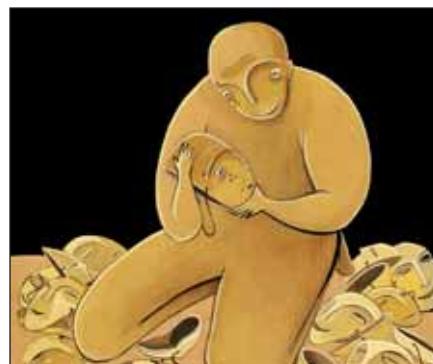
سیبیل بابا



ندا تنها‌یی مقدم
متولد: ۱۳۶۴- تبریز



///.NEDA



نقاب



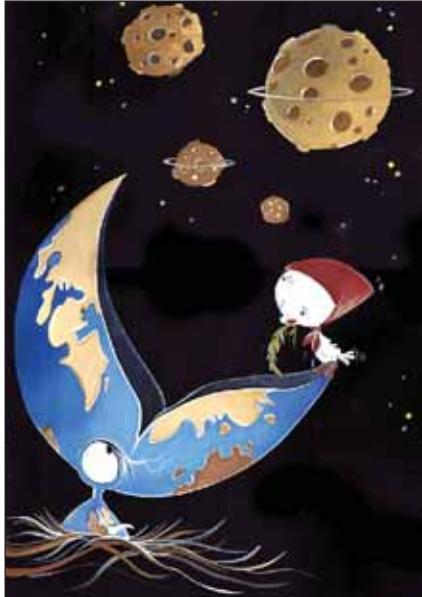
خرافات



عصر ماشین



امید به آینده



در آرزوی صلح



روایای زمان



المپیک



تصویرگری اسطوره سیاوش

اجتماع غریبها

آشنایی با حقوق همسایه

حسین امینی پویا

تکاپوی زندگی

تکاپوی سرسام آور زندگی، بی توجهی به مسائل اخلاقی، خودخواهی‌ها، شدت رقابت‌ها و تصادم شدید منافع، اجازه و فرصت ارتیاط و آشنایی عمیق و دوستانه را از بسیاری از افراد گرفته است؛ تا جایی که خیلی راحت حتی همسایه‌های نزدیک نیز نمید گرفته می‌شوند و معلوم است که در چنین زندگی‌ای آرامش و امنیت بهشدت کم‌رنگ می‌شود. متأسفانه باید اعتراف کرد که شهراه‌ای بزرگ اینک محل ازدحام غریبها است؛ غریبه‌هایی که حتی گرمی دوستی‌های اندکشان را نیز در دایره محدود خویش، تنها با گوشی تلفن همراه و به شکل پیامک انتقال می‌دهند.

مردم‌داری و سلوک شایسته

در این واقعیت، به راستی رعایت حقوق انسانی و بهویژه حقوق همسایگی است که می‌تواند مانع برای بروز چنین غربت و تنها‌یی فرآگیری شود که آرامش را از افراد گرفته است؛ همان حقوقی که آینین ما – اسلام – بهشت بر آن تأکید کرده است؛ تا جایی که مردم‌داری و سلوک شایسته با دیگران، به‌خصوص همسایه‌ها، نشانه ایمان و از زمینه‌های ازدیاد روزی و آبادانی خانه و از عوامل طول عمر شمرده شده است.

پیامبر(ص) فرموده است: «با همسایهات نیکو

هر روز تنها‌تر از دیروز

انسان در شهرهای بزرگ و پر جمعیت برخلاف روستاهای شهرهای کوچک، پیوسته و روزبه روز ناشناس‌تر و تنها‌تر می‌شود. ساکنان یک دهکده یا یک شهر کوچک معمولاً با نام و خصوصیات روحی و اخلاقی هم آشنا‌یند و به هنگام لزوم نیز اغلب به یاری یکدیگر می‌شتابند و از هم دلجویی می‌کنند. همان‌گونه که اعضای یک خانواده در اثر نزدیکی و هم‌بیستی، و صمیمیت و توجه به یکدیگر، گاه به خوبی می‌توانند از صدای سرفه و صدای پا، حتی از پشت دیوار یکدیگر را نادیده بشناسند؛ تا جایی که می‌بینیم طرز زنگزدن یا بازکردن دری، کافی است که کودک خردسالی را دست‌افشان و پای کوبان به فریادی از سرشادی و ادارد که پدر جان آمدا در روستاهای کم جمعیت نیز معمولاً همه از این قرب روحی و از این نزدیکی جان‌بخش با یکدیگر کم‌ویش برخوردارند. برخلاف مراکز کم جمعیت، در شهرهای بزرگ، به نسبتی که جمعیت زیاد می‌شود، دایره ارتیاط و صمیمیت محدود‌تر می‌شود و افراد از نظر روحی اندک اندک از هم دور می‌شوند، به طوری که می‌بینیم مردمانی هر روز از کنار هم می‌گذرند، بدون این که حتی به یکدیگر سلام کنند.





همسایه‌داری

کن تامؤمن باشی» [امینا، الحكمه، جلد ۲، ص ۹۱۷]

امام صادق(ع) فرموده است: «حسن همسایگی روزی را زیاد می کند» [همان، ص ۹۱۶].

در قرآن نیز آمده است: «خدا را بپرستید و چیزی را با او شریک نسازید و به پدر و مادرتان احسان کنید (و نیز) در باره خویشاوندان نزدیکتر و یتیمان و مستمندان و همسایه نزدیکتر و همسایه دور و هم نشین نزدیک و در راه مانده و آنان که تحت سرپرستی شمایند (و عهدهدار زندگی شان هستید. احسان کنید). بی گمان خدا کسی را که متنکبری فخر فروش بوده است. دوست ندارد (نساء ۳۶).»

دایرہ مفہوم ہمسایہ

می بینید که در آیه، همسایگان با پدر و مادر و خویشاوندان در یک ردیف قرار گرفته‌اند. این موضوع، جایگاه همسایه را نشان می‌دهد. افزون بر این، می‌بینید که در این آیه، علاوه بر ذکر همسایگان نزدیک، عنوان همسایگان دور نیز آمده است. قرآن با این تعبیر، دایرۀ مفهوم همسایه را وسعت بخشیده است؛ چرا که کلمۀ همسایه در لغت با نوعی محدودیت همراه است و مجاورت و قرابت را می‌رساند. پس برای توحیدادن به وسعت دایرۀ آن در نگاه قرآنی، از همسایگان دور نیز صریحاً نام برده شده است.

بله رابطه همسایگی اگر انسانی شود و قانون حق و تکلیف در آن اجرا و اصل تعهد و مسئولیت باوری بر آن سایه افکند بسیاری از ناهنجاری ها و خودخواهی ها و در نتیجه آزاررسانی ها و زیان دیدن ها رخت بر می بندد و آرامش لاقل در بخشی از زندگی اجتماعی حاکم می شود. پیامبر (ص) فرموده است: هر کس حق همسایه اش را تباہ کند (و نادیده بگیرد)

اما حق همسایهات این است که در غیاب او آبرویش را حفظ کنی، در حضورش به او احترام بگذاری، اگر به او ستم شد، یاری اش کنی و... [همان منبع].

حقوق همسایه پیامبر(ص) درباره حقوق همسایه فرموده است: اگر از تو کمک خواست کمکش کنی، اگر از تو قرضی خواست به او قرض دهی، اگر نیازمند شد نیازش را برطرف سازی، اگر مصیبত دید او را دلداری دهی اگر خیر و خوبی به او رسید به وی تبریک و شادباش بگویی اگر بیمار شد به عیادتش بروی، خانه‌هات را بلندتر از خانه‌ او نسازی تا جلوی جریان هوا را بر او بگیری مگر آن که خودش اجازه دهد. هر گاه میوه‌ای خربیدی برای او نیز تعارفی بفرستی و اگر این کار را نکردن پنهانی میوه را به خانه ببری... با بسوی دود دیگت از راناراحت نکنی مگر آن که مقداری از غذا را برای او بفرستی... [امین‌الحکمه، جلد ۲، ص. ۹۲۱].

امام سجاد(ع) نیز تکالیف و مسئولیت همسایگان را مشخص می کند:



مراجع

۱. فرازهایی از سخنان امام رضا(ع)، محمد حکیمی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، جلد سوم.

۲. میزانالحكمه، جلد ۲، محمدی ری شهری، دارالحدیث.

۳. تفسیر نمونه جلد سوم.

بین



فرشته امیری

- ببر، دست از سر ما بردار!
د نه دیگه! تو که می دونی من فیلم برداریم
مثه طرح دادنم خوب نیست. جون عزیزت، یه
سوژه پیدا کردم، ما!
جون عزیز خودت! حالا کجا هست?
تو بیا سر میدون، بهت می گم.
می دانستم مخالفت فایده‌ای ندارد و تا مرا نبرد،
دست بردار نیست. از طرفی، بد هم نمی‌آمد
گشتشی توی خیابان‌ها بزنم.
سهراب گفت: «ساعت ده و نیم، منتظرم،
خوبه؟»
چی کارت کنم؟ آدم بشو نیستی که!
قریون هرجی با معرفتنه!
گوشی را گذاشتم. یادداشت مادرم روی آینه
چوب لباسی بود: «سلام پسرم! دیدم خوابی،
دلم نیومد بیدارتر کنم. من می‌رم روشه.
داییت زنگ زد، گفت برای بستن در دیگ‌ها
لعن نمی‌گیم، تا علی بیا. بیدار شدی، زود
- بله؟
سلام، پسر خوب!
سهراب بود.
سلام و زهرما! حالا چه وقت زنگ زدنه؟!
ساعت ۱۰ صبحه!
به ساعت روی دیوار نگاه کردم. راست می‌گفت:
۵۵ و پنج دقیقه بود.
خوب، که چی؟
نمی‌خواهی ببای سر فیلم برداری؟
برو پی کارت! من دیشب تا دیروقت توی
مسجد بودم. امروزم باید برم همون جا، کمک
داییم. روز عاشورایی، دیگه دست از سر من
بردار!
خنگ خدای هنرمند، تویه همچین روزایی
دوربین دست می‌گیره، سوژه شکار می‌کنه.
کنگیر رو که همه بلدن دست بگیرن. تو نری،
یکی دیگه می‌ره جات؛ از خداشونم هست.
من که می‌دونم دردت چیه. ببا دوربین رو
را برداشتمن؟
- بعد از ظهرهای تابستان، با سهراب می‌رفتیم
فیلم برداری. به اصطلاح خودمان، فیلم مستند
می‌ساختیم. البته، بیشترش وقت‌گذرانی و
تفریح بود، تا ساختن یک فیلم درست و
حسایی. دوربین مال من بود؛ ارشیه بابای
خدابی‌امزه، که تقسیم شد. بعد از آن، سهراب
نشست و مدام در گوشم از دوربین حرف
زد. قبلاً با هندی کم خودش فیلم برداری
می‌کردیم. چند تا فیلم هم ساختیم، ولی
هیچ‌کدام جدی و قابل ارائه نبود. دوربین که
جور شد، هر روز فیلیش باد هندوستان می‌کرد.
دلش می‌خواست از هر چیز فیلم بسازد. توی
این کارگاه مستندسازی دو نفری مان، سهراب
مثلاً طراح و نویسنده بود، من هم فیلم بردار.
با صدای زنگ تلفن از خواب پریدم. اول اهمیت
ندادم و دوباره چشم‌هایم را بستم، اما ول کن
نبود. با دلخوری از تخت پایین آمدم و گوشی
را برداشتمن؟

بعد هم مثل فاتحی نگاهم کرد و گفت: «به نظرت عالی نیست؟»

گفت: «نه که نیست. از کجا معلوم نذری بود؟»

- خنگ خدا!! عاشق چشم و ابروت شدن، توی این گرمای واپیلا، برات شربت نگری بیارن؟!»

معلومه که نذری بود.

- حالا از کجا معلوم بدارن ازشون فیلم بگیریم؟

- کاری نداره؛ میریم سوال می کنیم.

دوربین را برداشت و رفتیم به طرف خانه‌ای که دخترک از آن بیرون آمده بود. در نیمه باز بود. سه راب با پشت دست، چند ضربه به در زد. بعد از مدت کوتاهی، صدای زنی را از توی خانه شنیدیم.

- بفرمایی!

سه راب به من نگاه کرد و آرام در گوشم گفت: «اول تو برو تو!»

- طرح توئه؛ خودتم جورش رو می کشی. بهت گفته باشم ها، من فقط فیلم می گیرم.

شانه‌هایش را بالا انداخت. رفتیم تو. وارد حیاط کوچکی شدیم که دور تا دورش درختچه‌های کاج و بوته‌های گل رز کاشته بودند. وسط

حیاط، حوض شش‌ضلعی نقلی ای بود، با ماهی‌های ریز سیاه و قرمز. کنار حوض، پیرزنی روی صندلی چرخ‌دار نشسته بود، و دخترکی که چند لحظه پیش دیده بودیم، داشت

از توی قابله بزرگی، لیوان‌های شربت را پر می‌کرد. سلام کردیم. پیرزن، مثل کسی که

سال‌ها ما را بشناسد، جواب سلاممان را داد.

بعد چشمش به دوربین افتاد که در دست سه راب بود و پرسید: «شما از تلویزیون اومنی؟»

من گفتم: «نه.»

سه راب پرید و سطح حرف.

- ما یه گروه مستندساز هستیم. اومنی یه مستند در مورد عاشورا بسازیم.

همیشه همین جوری بود؛ توی کلاس گذاشتمن و بزرگنمایی، استاد بود. «گروه مستندساز» را جوری گفت که ناخودآگاه خندهام گرفت.

با آرینجش به پهلویم زد و ادامه داد: «اجازه می‌دین از نذری دادن توی فیلم بگیریم؟»

پیرزن خندید و گفت: «ای بابا! این این یه جرעה شربت رو نمی‌شه گذاشت نذری!»

سه راب دوربین را روشن کرد و داد دستم. روی لبه حوض نشست و به حالت کارگردان‌های

حرفه‌ای پرسید: «این دختر خانه، نوه توئه؟!»

دوربین را گرفتم به طرف دخترچه.

- بله.

خلاصه، نیم ساعتی مرا این خیابان به آن خیابان برد، تا رسیدیم به یک سرپالایی فرعی.

قبل این جا آمده بودم؛ محله ارمنی‌ها بود.

انهای این خیابان، می‌رسید به بلوار امام‌زاده.

بیشتر دسته‌های این اطراف، می‌رفتند آن جا.

اول حدس زدم می‌خواهد برویم امام‌زاده، اما

توی همان خیابان، ماشین را نگه داشت. گفت:

«مگه امام‌زاده نمی‌ری؟»

- نه.

- خب، سوزه‌ای که می‌گفتی، کجاست؟

می‌من و منی کرد و گفت: «خب، همین جا توی محله ارمنی‌ها.»

وقتی تعجبم را دید، با هیجان بیشتری گفت:

«امروز عاشوراست دیگه! برات جالب نیست

بدونی ارمنی‌ها توی این روز چه کار می‌کنن؟»

رو دست خودده بودم، توی دلم به خدم

فحش می‌دادم که چرا حرف این کج و کوله را

قبول کردم. پیاده شدم و در را محکم کوییدم.

سه راب هم پیاده شد و پرسید: «کجا؟»

- مسجد! پیش داییم.

- یعنی چی؟

- یعنی همین. برایم جالب نیست ارمنی‌ها

امروز چی کار می‌کنن؟

برگشتم به طرفش و ادامه دادم: «آخه دیوونه!

همه، روز عاشورایی می‌رن مسجد و هیئت،

تو پا شدی اومنی توی محله ارمنی‌ها، دنبال

سوزه؟!»

صدای طبل‌ها و سنج‌ها از پایین خیابان به

گوش می‌رسید. دسته‌ها راه افتاده بودند.

سه راب گفت: «خب، باشه. می‌خوای هی

اول برمی‌گردیم همین جا.»

برمی‌گردیم همین جا.»

خواستم جواب دندهان شکنی بهش بدهم که

در خانه روبه‌روی باز شد. دخترچه‌ای از توی

حیاط خانه سر کشید. ما را که دید، سرش

را برد تو. بعد از چند لحظه، دوباره برگشت، با

یک سینی و دو تا لیوان شربت. پیراهن مشکی

با دامن چین دار تنش بود. موهایش را با روبان

سفیدی بسته بود. سینی را گرفت جلومن.

چیزی نگفت. ما هم مثل قحطی‌زده‌ها، شربت

را سر کشیدیم. خیلی چسبید. لیوان را گذاشتمن

توی سینی و گفت: «دست شما درد نکنه، خانوم کوچولو!»

خندید. وقتی می‌رفت به طرف خانه، سه راب

با چشم‌های خیره نگاهش می‌کرد. یکدفعه

بشکنی زد و گفت: «بیا؛ اینم سوزه! محله

ارمنی‌ها و نذری عاشورا!»



برو!

زیر یادداشت مادرم نوشت: «برگشتی، به دایی زنگ بزن، بگو لعن رو برای سه راب بخون، تا ریشه‌کن بشه. باید برم دنبال مسخره‌بازی‌های آقا. نمی‌دونم کی برمی‌گردم. خدا حافظ!»

توی ماشین قراضه‌اش لم داده بود و فکر می‌کرد. به جز «سلام و علیک» چیزی نگفت.

گفت: «خب، سوزه‌ای که گفتی، کجاست؟»

- حالا بدان بریم، بهت می‌گم.

هنوز دسته‌ها راه نیفتاده بودند. جلوی در هیئت‌ها، دسته‌دهته آدم جمع شده بودند. صدای مذاخی و سینه‌زنی افراد داخل، تا بیرون

هیئت می‌آمد. دوربین را روشن کردم تا کمی فیلم از مردم بگیرم، ولی مگر توانستم از بس که تنده می‌رفت. گفت: «چه؟! چرا این قدر تنده می‌ری؟!»

گفت: «الان خیابونا پر می‌شه از آدم و دسته؛ دیگه نمی‌ری؟!»

دیگه نمی‌تونیم با ماشین بریم.»

شربت داشته باشه و همین طور هم شد.
نمی دانم سهرباب چند تا سینی شربت پخش
کرد، فقط می دانم آخرهایش از نفس افتاد. من
هم دوربین را زمین گذاشت و شروع کرد به
دادن شربت. کم مردم پراکنده می شدند.
دیگر دستهای از این خیابان نمی گذشت.

دیگ شربت هم تمام شده بود. آخرین سینی
شربت را که دادیم، برگشتم توی حیاط، پیش
پیزرن. خیلی تشکر کرد و گفت: «خوش حال
که خوابم تعبر شد!»

پرسیدم: «چه خوابی، مادر؟»

- دیشب خیلی ناراحت بودم. با خودم گفتم:
آخه من، یه پیزرن علیل، با به پچه لال، چه
جوری می تونم نذری بدم؟ خیلی گریه کردم،
تا این که خوابم برد. توی عالم رؤیا، پسرم بهم
گفت: مامان ناراحت نباش! قراره برات کمک
بیاد. حالا می بینم اون کمک، شما دو تا جوون
بودین... خدا عمرتون بدها!

به سهرباب نگاه کردم. سرش پایین بود. گفتم:
«خانوم! ما که لیاقت نداشتیم، ولی همین که
ما رو توی این کار شریک کردیم، منونیم.»
سهرباب چیزی نگفت. فقط خداحافظی کرد.
دم در، بنین ایستاده بود و به غروب خورشید
نگاه می کرد. رفتم جلوش. نشستم روی پایم.
حالا همقدش بودم. چشم‌هایش پر از اشک
بود. دستش را گرفتم و در گوشش گفتم:
اون آقایی که من می شناسم، بچه‌ها رو خیلی
دوست داره. حتما ازش بخواه که بتونی دویاره
حرف بزنی.

سرش را انداخت پایین. اشک‌هایش روی
چین‌های دامنش می چکید. بلند شدم و از
در بیرون زدیم. توی ماشین، سهرباب حرفی
نمی زد. به نقطه نامعلومی خیره شده بود. نفس
عمیقی کشیدم و گفتم: «نمی خوای چیزی
بگی؟»

با صدای گرفته گفت: «چی بگم؟»

- بالاخره تو من رو آوردی این جا!

دهانش را باز کرد که چیزی بگوید، ولی
نتوانست. سرش را روی فرمان ماشین گذاشت
و شروع کرد به گریه.

آرامتر که شد، با کف دست اشک‌هایش را پاک
کرد و بدون هیچ حرفری راه افتاد.
خورشید عصر عاشورا، توی افق خط سرخی
کشیده بود. هنوز نمی توانستم بفهمم امروز،
عاشورا، توی محله ارمی، ها، من چه کار
می کردم. بغضنام را فرو خوردم. سهرباب می راند و
زیر لب زمزمه می کرد: این حسین کیست؟!

زنجیرزنی و طبل و علم. زنجیرها با صدای
طبل‌ها روی شانه‌ها می نشستند. مردم برای
تماشا و دادن نذری، از خانه‌هایش بیرون آمده
بودند. دود اسپند توی فضا پیچیده بود. سهرباب
وسط دسته شربت می داد و بنین پشت سرش
لیوان‌های خالی را جمع می کرد.

برای چند لحظه، سهرباب را توی دوربین گم
کرد، اما دیدم بنین، لیوان شربت به دست،
خودش را رساند به مراح دسته. لیوان را گرفت
به طرفش و با دست دیگر، خانه‌شان را نشان
داد. مراح، دستی به سر بنین کشید. شربت را
سر کشید و بعد پشت بلندگو از همه خواست
که برای چند لحظه روی پا بنشینند. همه
نشستند. فقط سهرباب بود که سینی به دست،
وسط دسته، مثل علم ایستاده بود و هاج واج
نگاه می کرد.

بنین دوید توی خانه و صندلی چرخ‌دار
مادربزرگش را تا دم در هل داد. ترمز چرخ را
کشید و خودش دوباره رفت توی خانه. مراح
دسته، روضه حضرت عباس را می خواند. بنین
با یک قاب عکس که تصویر زن و مردی کنار
هم بود، برگشت. قاب را توی بغلش گرفت و
سرش را گذاشت روی صندلی مادربزرگ.

صدای مراح اوج گرفت:
- حضرت وارد شریعه شد و مشک‌ها رو از آب
پر کرد...

بنین به نقطه‌ای دور نگاه می کرد. پیزرن
صورتش را با دستهایش پنهان کرد بود و
شانه‌هایش از شدت گریه می لرزید. صدای
گریه‌ها بلندتر از صدای مراح بود.

- ناگهان تیری زدند بر مشک من تا بیینند
قطرهای اشک من...

پرده نازکی جلوی چشم‌هایم را گرفته بود. توی
گلویم بعض سنگنی جمع شده بود. دوربین
را گرفتم به طرف بنین. چشم‌هایم را بستم.
دیگر چیزی توی دوربین نمی دیدم. اشک روی
گونه‌هایم غلت می زد.

چشم‌هایم را که باز کردم، دسته «یا علی»
گفت و بلند شد. مادربزرگ برگشته بود کنار
ظرف شربت. می گفت: «خدا عمرشون بدها!

الان چند سالی هست که این دسته از این جا
رد می شه و هر سال هم برامون روضه حضرت
عباس(ع) رو می خونند.»
اشک‌هایش را پاک کرد، آهی کشید و به طرف
شربت نگاه کرد.
- از حضرت عباس خواستم، تا آخرین دسته‌ای
که از جلوی این خونه رد می شه، این دیگ

پیزرن نفس عمیقی کشید و ادامه داد: «پدر
و مادرش پارسال توی تصادف فوت کردند. از
همون موقع، از حرفزدن افتاد. دکترا می گن،
به خاطر یه شوک شدید بوده. امسال قصد
کردم عاشورا به دسته‌های زنجیرزنی حضرت
حسین(ع) شربت بدم، تا شفاش رو بگیرم.»

سهرباب پرسید: «اسمش چیه؟»
- بنین.

نگاهم را از دوربین گرفتم و پرسیدم: «چی؟»
لبخند کمرنگی روی لب‌های پیزرن نشست:
- ام‌البنین.

به سهرباب نگاه کردم. اشک توی چشم‌های
پیزرن حلقه زده بود. دست گذاشت روی سر
دختر:

- عروسم بچه‌دار نمی شد؛ یعنی می شد، اما
بچه‌هایش وقتی به دنیا می اومدن، می مردن. چه
می دونم... می گفتن یه جور بیماری خونی داره.
یه دوست مسلمون داشتم، گفت: «نذر حضرت
عباسش کنین.» نذر کردیم، اگه این یکی زنده
بمونه، اسمش رو بذاریم عباس. اما دختر شد.
ما هم اسم مادر حضرت عباس رو گذاشتیم
روش. حالا هم بنین صدایش می کنیم.

صدای دسته‌های عزیزادری که نزدیک
می شدند، به گوش می رسید. بعضی از
دسته‌ها، به خاطر شلوغی خیابان اصلی، از
 محله ارمی‌ها می گذشتند تا به امامزاده
برسند. زوم کردم روی چهره بنین. هفت
- هشت ساله به نظر می رسید. توی عمق
نگاهش، خم بزرگی موج می زد.

پنج شش لیوان گذاشت توی سینی و خیلی
بااحتیاط، از در بیرون رفت. پیزرن هم بقیه
لیوان‌های را با دسته‌های لرزانش پر می کرد. بنین
چند بار رفت و آمد، اما هر بار بیشتر از شش تا
لیوان نمی برد. دوربین را خاموش کردم. رفتم
پیش سهرباب که دست به سینه توی حیاط
ایستاده بود. در گوشش گفتم: «الان، نقش تو
تowی این مستند چیه؟»

با تعجب نگاهم کرد. منظورم را نفهمیده بود.
- آقایی کارگردان! جسارت، اما یا این دوربین
رو از من بگیر، یا به این بچه کمک کن، شربت
بده!

چیزی نگفت. انگار که از خواب پریده باشد،
دوید و لیوان‌های شربت را توی سینی گذاشت
و برد بیرون. بنین از این حرکت سهرباب
معجب شده بود. کیسه زباله‌ای را از کنار
حیاط برداشت و پشت سر سهرباب بیرون رفت.
سرتاسر خیابان، پر شده بود از دسته‌های

Sholeh-Zard

Malihe Zarif

Ingredients (serves 4)

Rice, 500 g
Sugar, 1 kg
Cooking oil
Saffron, 1/2 teaspoon
Cinnamon, one teaspoon
Rosewater, 1/2 cup
Pistachio, crushed
Almond, crushed

Directions

1. Wash rice a few times until the water is clear, then drain. Add six times water and bring to a boil, removing the foam.
2. When rice softens completely, add sugar and stir well.
3. Dissolve saffron in half a cup of hot water and add to the mix. Heat up oil and also add to the mix.
4. Add in most of the almonds and the rosewater. Stir well and cover. Cook in oven at low temperature for half an hour. Serve with pistachio, almond and cinnamon sprinkled on top.



پنج قدم تا هدف

ابراهیم اصلانی

آیا تا به حال به این فکر کرده‌ای که چگونه می‌توان موفقیت را به تصویر کشید؟ موفقیت چه شکلی است و چه اندازه‌ای دارد؟ اگر بخواهی با یک نقاشی یا عکس، موفقیت را نشان دهی چه می‌کنی؟

برای خیلی‌ها مفهوم موفقیت با بزرگی، ابهت و گندگی مترادف است. داستان خرگوشی را شنیده‌اید که می‌خواست خورشید را از آسمان به زمین بکشد؟ گاهی ما هم تصویری از موفقیت داریم که آن را دست نیافتنی می‌کند. درست است که می‌توان به موفقیت‌های بزرگ رسید، اما نباید موفقیت‌های کوچک و حتی بسیار کوچک را نادیده گرفت. هر موفقیت بزرگ، حاصل جمع موفقیت‌های کوچک است.

اگر موفقیت را یک‌چیز بزرگ و گنده بدانی، آن گاه موفقیت‌های کوچک را نخواهی دید. دنبال ردپای موفقیت در زندگی ات بگرد. به هدف نگاه کن، اما بدان که هر هدف دور و درازی قدم به قدم به دست می‌آید. قبول داری که گاهی کوچک زیباست؟!

باور کن می‌رسی. ایمان داشته باش که موفقیت با همین قدم‌های کوچک به دست می‌آید. بنابراین، از موفقیت‌های کوچک خوش حال باش. از خودت تشکر کن که تا این جا را خوب آمده‌ای و آمده‌ای که بالاتر بروی. شروع کن به شمردن موفقیت‌هایی: امروز چه موفقیت‌هایی داشته‌ای؟ در هفته‌ای که گذشت چند موفقیت داشته‌ای؟ برای هفته بعد چه برنامه‌ای داری؟

۵

۶

۷

۸

۹

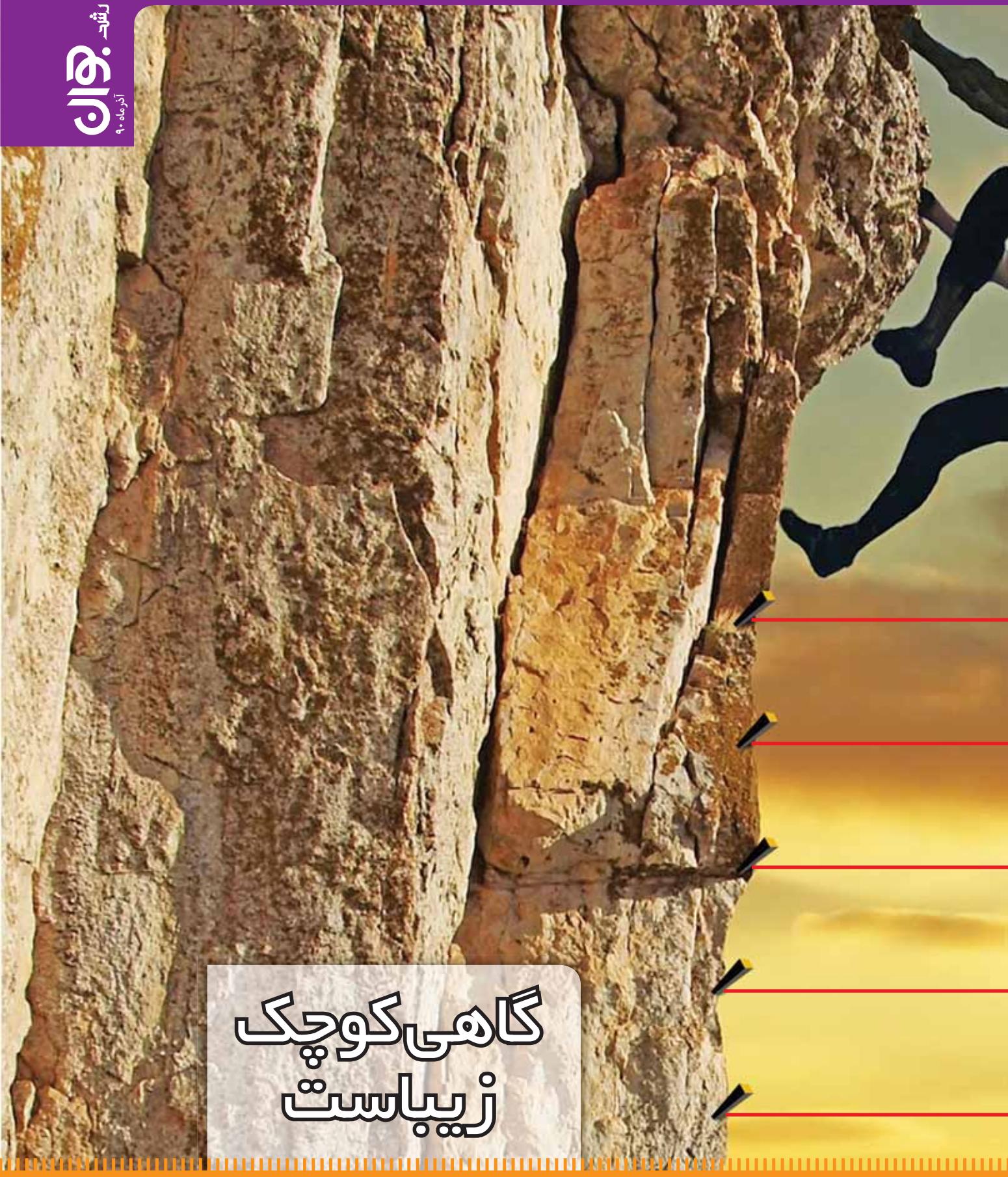
هر قدم را با تمرکز بردار. اگر عادت کنی که در هر کاری جدی باشی، از فرصت‌های زندگی بهتر استفاده خواهی کرد. با یک زندگی آشفته و بی‌خیال، نباید توقع داشت که همه‌چیز بر وفق مراد باشد. گام‌هاییت را هر قدر هم که کوچک باشد، جدی و محکم بردار و برو پیش برو

از قدیم گفته‌اند: آهسته و پیوسته رفتن، بهتر از آن است که گاهی کند و گاهی تند برویم. شاید در زندگی موقعیت‌هایی بیش بیاید که چند قدم را یک‌جا و جهشی برداریم، اما همه قدم‌ها را نمی‌توان این‌گونه برداشت. عجله برای رسیدن به هدف و موفقیت، ممکن است کار دست آدم بدهد.

به دوری و دیری فکر نکن، به رفتن و حرکت بیندیش. هدف‌های بزرگ با قدم‌های کوچک آغاز شده‌اند. بسیاری از آرزوهای بشر ابتدا دست نیافتنی به نظر می‌رسیده‌اند. بیشتر چیزهایی که امروز به آن‌ها رسیده‌ایم، حاصل تلاش‌های مستمر و پیشرفت‌های کوچک بوده‌اند.

هر قدم درستی که برای پیشرفت برمی‌داری، یعنی گامی به هدف نزدیک شده‌ای. پس، هر قدم یعنی موفقیت. از جمع و ضرب موفقیت‌های کوچک، موفقیت‌های بزرگ به دست می‌آید.

گاهی کوچک زیباست



شستن به قیمت جان انسان‌ها!



۲۵×۲۵=۶۲۵ لیتر

۶۲۵ لیتر آب از شیلنگ خارج می‌شود. در ایران حداقل ۲۰ میلیون خودرو هست. اگر هر خودرو به طور متوسط هر دو هفته یکبار شسته بشود، آن وقت با حساب هر سال ۵۲ هفته، در یک سال هر ماشین ۲۶ بار شسته می‌شود. با در نظر داشتن هر بار شستشو شوی ۶۲۵ لیتر آب، خواهیم داشت:

$$۲۵/۰۰۰/۰۰۰ \times ۲۶ \times 625 = ۳۲۵/۰۰۰/۰۰۰$$

يعنی ۳۲۵ میلیارد لیتر آب در سال صرف شستن ماشین‌های ما می‌شود!



حسین نامی ساعی

همین حساب و کتاب‌های سرانگشتی بود که اینشتین را اینشتین و نیوتن را نیوتن کرد. یعنی اگر اینشتین و نیوتن این ده تا انگشت و چند تا ورق کاغذ را نداشتند، آن وقت شاید هیچی نبودند! پس بچه‌ها دست‌هاتان را بالا بیاورید و چند برگ کاغذ هم بردارید تا با هم یک حساب سرانگشتی انجام بدهیم تا بلکه من و شما هم چیزی شبیه نیوتن و اینشتین بشویم!

مسئله از این قرار است که چند وقت پیش یک آدم داشمشتی را دیدم که یک لنج روی گردش انداخته بود و شیلنگ آب را هم در دستش گرفته بود و داشت ماشین جیگریش را می‌شست. من که از ماشین شستن این آقا خوش آمده بود، نشستم و تایم گرفتم تا ببینم شستشوی این بابا چند دقیقه طول می‌کشد.

ساعت نشان می‌داد که حدود یک ساعت ماشین شستن آن آقا طول کشید. در آن یک ساعت، تقریباً ۳۰ دقیقه آب توی شیلنگ جریان داشت. بچه‌ها بیایید از آن بابا بگذریم و زیاد به او گیر ندهیم. واقعیت این است که در کشور ما، شستن هر ماشین به طور متوسط ۴۵ دقیقه طول می‌کشد و حداقل در این ۴۵ دقیقه، ۲۵ دقیقه آب در شیلنگی که با آن ماشین رو می‌شویم، جریان دارد. در هر دقیقه، حدود ۲۰ تا ۳۰ لیتر آب و یا به طور میانگین ۲۵ لیتر آب از شیر آب باز خارج می‌شود. به بیان دیگر، در ۲۵ دقیقه:

۶۲۵ لیتر آب

۲۵ هر

شما چه راه حل
دیگری را برای شستن
ماشین‌ها پیشنهاد می‌کنید
که با استفاده از آن،
با کمترین مقدار آب
باشد یک ماشین را
شست؟

اختلاف این دو مقدار در سال ۳۰۴ میلیارد و ۲۰۰ میلیون لیتر است! بچه‌ها فقط به این فکر کنید که هر سال در جهان بیشتر از هزاران نفر از مردم بر اثر بی‌آبی می‌میرند. و به این سؤال هم جواب بدهید: «آیا انصاف است که ما این حجم از آب را تنها برای شستن ماشین‌های خود مصرف کنیم؟»

فراموش نکنید که خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «کلوا و اشربوا و لا تسربوا انه لا يحب المسرفين» **اعراف/۳۱**: «بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید. همانا او اسراف کنندگان را دوست ندارد.»

بچه‌ها، آیا می‌دانید که با دو سطل ۲۰ لیتری آب هم می‌شود یک ماشین را به خوبی شست؟ به عبارتی دیگر، در هر بار شستشو، به جای ۶۲۵ لیتر، می‌شود از ۴۰ لیتر آب استفاده کرد:

$$۲۰/۰۰۰/۰۰۰ \times ۲۶ \times ۴۰ = ۲۰/۸۰۰/۰۰۰$$

یعنی با این صرفه‌جویی، به جای ۳۲۵ میلیارد لیتر می‌توانیم تنها ۲۰ میلیارد و هشتاد میلیون لیتر آب استفاده کنیم. می‌دانید اختلاف این دو مقدار چه قدر است؟

قرار است بگوییم از کدام راه نروی تا تنها نشوی، تا دچار عذاب و جدان نشوی، تا بیایی روی موج زندگی، تا تلویزیون ذهنت بر فکی نباشد و رادیوی ذهنت روی موج باشد. بعضی از غلط‌های زندگی ما ز شناخت غلط ناشی می‌شوند. می‌خواهیم این غلط‌ها را بشناسیم. بسم الله.

عینک ذهن

علیرضا متولی



می‌بینند. عینک بعضی‌ها، نمره‌هاش ۱۰ است و دور را می‌بینند. عینک بعضی‌ها نمره‌اش یک است و نزدیک را می‌بینند. بعضی‌ها هم عینکی دارند که فقط سیاه می‌بینند. در مقابل عدمای هم عینکی دارند که سفید می‌بینند. البته همین بعضی‌ها می‌توانند انتخاب کنند که عینک سیاه‌شان، سفید بینند. و برعکس. بعضی‌ها هم عینکی نصبیشان شده است که همه خصوصیاتی را که گفتم دارد. راستی عینک تو از کدام یکی است؟

حتماً می‌گویی عینک سه بعدی. امیدوارم درست گفته باشی.

عینک

اگر چشممان ضعیف هم نباشد، معمولاً باعینک مردم را می‌بینیم. همه یک عینکی دارند تا ذهن‌شان. این عینک رایگان است و به همه می‌رسد. به احتمال زیاد تو هم داری. گرچه اولش مجانی بود ولی بعداً هزینه‌اش را می‌دهی. البته هزینه‌اش بستگی دارد به نمره عینک.

نمره عینک

بعضی عینک‌ها کچ و کوله می‌بینند، بعضی‌ها تار می‌بینند. بعضی عینک‌ها شفاف می‌بینند؛ کمی زیادی شفافا در واقع آن‌ها هم غلط

مثال

- **تیم** فوتبال مورد علاقه‌هات همیشه برنده است و رقیبش همیشه بازنده.
- **کسی** را که دوست می‌داری، بهترین است. کسی را که دوستش نداری، بدترین.
- هر وقت خانه هستی، هوا خوب است و هر وقت می‌خواهی بروی مسافرت هوا بارانی است.
- یا موفقی. یا شکست‌خورده.
- آدم‌ها یا خوب‌اند و یا بد. حد وسط ندارد.
- **و هزار** مثال دیگر.

رادیوی ذهن

درست همین جاست که رادیوی ذهن ما به خاطر عینکی که ذهن ما به چشم زده است، از موج خارج می‌شود و ما دچار خطای شناختی می‌شویم.

عینک سه بعدی

قبل از این که بخواهم در مورد عینک سه بعدی حرف بزنم، یا بگویم عینک سه بعدی بهتر است یا نه بگذار ببایم سر اصل مطلب.

اصل مطلب

اصل مطلب این است که من دارم درباره عینک ذهنی حرف می‌زنم.

عینک ذهنی؟

ما آدم‌ها معمولاً وقتی با کسی یا اتفاقی یا با هر پدیده‌ای روبرو می‌شویم، اول با چشم

می‌بینیم: بعد اطلاعات را خودآگاه می‌فرستیم توی ذهنمان و در مدت بسیار کمی یک تحلیل جامع از ذهنمان می‌گیریم و براساس آن تحلیل، پدیده‌ها را قضاوت می‌کنیم. بیشتر وقت‌ها هم قضاوت‌مان درست از آب در نمی‌آید. البته بیشتر وقت‌ها قضاوت خودمان را قبول داریم و برای نظر دیگران تره هم خرد نمی‌کنیم.

بدتر از آن

وقتی نتیجه برخلاف میلت از آب درمی‌آید، شروع می‌کنی به توجیه کردن: داور به نفع گرفت! پنالتی صدرصد را نگرفت! وقتی بهترین دوست کاری می‌کند که ناگهان از او بد می‌آید، فسروی می‌افتدی در قطب مخالف. بخشیدن را فراموش می‌کنی.


چه طور از دست این عینک نجات پیدا کنیم

اول از همه باید قبول کنیم که دارای چنین عینکی هستیم. سپس، تمرین کنیم هر پدیده‌ای را با اطلاعات کنونی اش بپذیریم، نه اطلاعاتی که از قبل داریم. باید باور کنیم که آدم‌ها بد یا خوب خوب نیستند. همه خوبی‌ها و بدی‌هایی دارند. باید باور کنیم، هر کسی ممکن است در کاری موفق شود و در کاری شکست بخورد. اما زیاد با این عینک ورنو، منظر باش بقیه خطاهای شناختی را هم بشناسی بعداً راه میزان کردن موج رادیوی ذهن را به تو خواهم گفت.

تریاتلون

آشنایی با ورزش سه گانه

مهدی زارعی

تریاتلون جهانی شد

فردراسیون بین المللی تریاتلون (ITU) در سال ۱۹۸۹ در فرانسه تأسیس شد. در آغاز کار ۲۵ کشور عضو این فدراسیون بودند، اما با گذشت زمان و افزایش محبوبیت آن در سراسر جهان، اعضا این فدراسیون از ۱۵۰ کشور نیز بیشتر شدند و سرانجام این رشته، از المپیک ۲۰۰۰ (سیدنی - استرالیا) به برنامه بازی‌ها اضافه شد.

مسافت رقابت‌های سه‌گانه

در رقابت‌های بین المللی از قبیل بازی‌های المپیک و آسیایی و مسابقات جهانی، تریاتلون در مسافت‌های معینی برگزار می‌شود. این مسافت‌ها عبارت‌اند از: ۱/۵ کیلومتر

اسبسواری، دوومیدانی، شنا، شمشیربازی و تیراندازی با تپانچه ابداع شد که «پنج گانه مدرن» نام گرفت. هدف تمام این مسابقات، برگزیدن ورزشکاری بود که در تک‌تک این رشته‌ها صاحب توانایی است و بدین ترتیب می‌توان وی را کامل‌ترین ورزشکار دانست.

مرد آهنین*

در سال ۱۹۷۸، جان کالینز، افسر نیروی دریایی پیشنهاد داد که نوعی مسابقه سه‌گانه برگزار شود که در آن استقامت عنصر اصلی مسابقه باشد. بدین ترتیب، رقابتی بسیار سنتگینی شامل ۳/۸ کیلومتر شنا، ۱۸۰ کیلومتر دوچرخه‌سواری، و دوی ماراتن (۴۲ کیلومتر) شکل گرفت. در اولین مسابقات آن - که به «مرد آهنین» مشهور شد - ۱۵ نفر شرکت کردند.

شکل‌گیری ورزش‌های ترکیبی

از ابتدای شکل‌گیری ورزش‌های نوین، بسیاری علاقه داشتند که کامل‌ترین ورزشکار مسابقات ورزشی را بشناسند. این کار بسیار دشوار بود، زیرا عده‌ای سریع بودند و در عین حال فاقد استقامت. دیگران قوی بودند، اما در رقابت‌های سرعتی توانایی نداشتند. گروهی هم دارای ترکیبی از سرعت، استقامت و قدرت بودند، اما بدنی انعطاف‌پذیر نداشتند. چنین بود که فکر شکل‌گیری ورزش‌ها و مسابقات ترکیبی در اذهان شکل گرفت. در المپیک ۱۹۱۳، در مسابقات دوومیدانی رشته‌ای شامل پنج مسابقه متفاوت از رشته دوومیدانی (شامل پنج مسابقه شامل اندوانه پرش‌ها، پرتاب‌ها، دوهای سرعت و نیمه استقامت) برگزار شد و رشته‌ای دیگر شامل

تاریخچه ورزش «سه‌گانه»

اولین بار در سال ۱۹۲۱، یک مسابقه ترکیبی شامل سه رشته شنا، دوچرخه‌سواری و دوومیدانی در فرانسه برگزار شد که «Coure Des Toris Sports» نامیده شد. در این مسابقه شرکت کنندگان ۲۰۰ متر شنا کردند، ۷ کیلومتر رکاب زدند و ۵ کیلومتر هم دویدند. نیم قرن گذشت و در سال ۱۹۷۲، مسابقه‌ای مرکب از دوومیدانی و شنا توسط شخصی به نام دیوید پین برگزار شد. دو سال بعد، عده‌ای ورزشکار در ایالت کالیفرنیا، به تمرین ورزشی با یکدیگر پرداختند. بیشتر آن‌ها ورزشکاران دو، دوچرخه‌سواری و شنا بودند. تمرینات آن‌ها ادامه یافت و دو نفر از آنان، به نامهای وان شاناهان و مک جاستون پیشنهاد برگزاری مسابقه‌ای مرکب از سه رشته ذکر شده را دادند. بدین ترتیب، اولین مسابقه «سه‌گانه» در اوخر سال ۱۹۷۴ با حضور ۴۶ ورزشکار برگزار شد. در آن زمان ورزشکاران ابتدا می‌دویدند، بعد دوچرخه‌سواری می‌کردند و آن گاه با شنا به خط پایان می‌رسیدند.

پی‌نوشت

1. Triathlon
2. Ironman
3. Aquathlon
4. Dualthon
5. Winter Triathlon

سه‌گانه در ایران

در سال ۱۳۸۰ این ورزش به عنوان «کمیته سه‌گانه» زیرنظر فدراسیون دوومیدانی کار خود را آغاز کرد و پس از دو سال به انجمنی مستقل تبدیل شد. این رشته در سال ۱۳۸۵ فدراسیون مستقل پیدا کرد. محمدعلی صبور، نخستین رئیس فدراسیون تریاتلون بود. چندی بعد و در خداد ۱۳۸۶، ایران به عنوان بیست و یکمین عضو ASTC (کنفدراسیون سه‌گانه آسیا) برگزیده شد. اولین دوره لیگ سه‌گانه ایران در سال ۱۳۸۷ با حضور ۱۱ تیم و با شرکت بیش از ۸۰ ورزشکار برگزار شد.

با گذشت زمان و در دوره‌های بعد، به تعداد تیم‌ها و ورزشکاران افزوده شد. با توجه به آب و هوای متنوع کشورمان، لیگ در سه مرحله برگزار می‌شود. مثلاً در سال ۱۳۸۹ یک مرحله در بندر ترکمن (شمال کشور) و دو مرحله دیگر در بوشهر و بندر عباس (جنوب کشور) برگزار شد. شرایط آب و هوایی کشورمان به گونه‌ای است که در تمام سال می‌توان ورزش سه‌گانه را انجام داد.

بعد ۴۰ کیلومتر دوچرخه‌سواری می‌کنند و آن گاه مجدداً ۵ کیلومتر می‌دونند. این مسابقه مخصوص جاهایی است که امکان شناکردن وجود ندارد. در فصل زمستان هم می‌توان سه‌گانه انجام داد. «سه‌گانه زمستانی»^۵ رقابتی است که در آن ورزشکاران کار خود را با ۸ کیلومتر دویden آغاز می‌کنند، آن گاه ۱۲ کیلومتر دوچرخه‌سواری کوهستان انجام می‌دهند و با ۱۰ کیلومتر اسکی صحراوی به کار خود خاتمه می‌دهند.

انواع سه‌گانه‌های تابستانی و زمستانی
مهتمین مسئله در مسابقه تریاتلون، برگزاری سه رقابت پشت سرهم است. اصطکاک این امر بر نوع مسابقات اولویت دارد. مثلاً در جاهایی که امکان استفاده از دوچرخه نیست، می‌توان مسابقه «آکواتلون»^۶ برگزار کرد. در این رقابت، شرکت‌کنندگان ابتدا محلی که دوچرخه‌ها در آن قرار دارد، بروند و سوار دوچرخه شوند. عموماً کفش روی دوچرخه‌ها تعییه شده است تا وقت کمتری تلف شود و شرکت‌کنندگان پس از شروع دوچرخه‌سواری و در حال حرکت، آن را به پا کنند.

شنا. ۴۰ کیلومتر دوچرخه‌سواری و ۱۰ کیلومتر دوومیدانی. سه‌گانه‌ای را که در چنین استانداردهایی برگزار شود، «سه‌گانه المپیک»، می‌گویند. بخش سرعت شامل ۸۰۰ متر شنا، ۲۰ کیلومتر دوچرخه‌سواری و ۱۰ کیلومتر دو می‌شود. مسابقه «مرد آهنین» هم در ۳/۸ کیلومتر شنا، ۱۸۰ کیلومتر دوچرخه‌سواری و ۴۲ کیلومتر دوومیدانی برگزار می‌شود.

نحوه برگزاری مسابقه

شرکت‌کنندگان مسابقه از یک ساعت قبل از آغاز رقابت، در محل مسابقه حاضر می‌شوند تا با شرایط طبیعی مسابقه آشنا شوند. رقابت شنا در آبهای آزاد (مثل دریاچه) انجام می‌شود و استفاده مناسب از امواج آب و مسیر حرکت آب می‌تواند شنا را از شنا در استخر آسان تر سازد. علاوه بر آن، سر شناگر باید از آب بیرون باشد تا وی از مسیر منحرف نشود. لباس مسابقه به گونه‌ای طراحی شده که قابلیت جذب آب آن بسیار پایین است. اصطکاک کم آن با محیط نیز سبب می‌شود که این پوشش برای هر سه بخش مسابقه مناسب باشد. در پایان بخش اول، ورزشکاران باید به محلی که دوچرخه‌ها در آن قرار دارد، بروند و سوار دوچرخه شوند. عموماً کفش روی دوچرخه‌ها تعییه شده است تا وقت کمتری تلف شود و شرکت‌کنندگان پس از شروع دوچرخه‌سواری و در حال حرکت، آن را به پا کنند.



سفر به ولايت عشق

محمد دشتی

مطمئن سفر کنید

به دستور متولی عباسی با حاکیکسان شد، ولی به کمک عاشقان آن حضرت به طور کامل بازسازی شد. شما در حرم مطهر امام حسین(ع) آثار هنری فراوانی از دوره صفوی و قاجار خواهید دید و ضریح شش گوشه و همچنین پرچم قرمز رنگ بالای گنبد، از نمادهای جاودان و ماندگار این حرم هستند.

۱ حرم حضرت عباس(ع)

حرم مقدس حضرت عباس(ع) در فاصله ۳۵۰ متری شرق حرم امام حسین(ع) قرار دارد و جالب است بدانید که گلستانهای زیبای آن توسط هنرمندان با ذوق ایرانی کاشی کاری شده است. میدان مشک هم در جنوب حرم واقع است. بنا به نقل مشهور، این میدان همان جایی است که مشک حضرت عباس(ع) در روز عاشورا مورد اصابت تیر قرار گرفت.

۲ بین الحرمین

فاصله بین دو حرم امام حسین(ع) و حضرت ابوالفضل(ع)، دقیقاً به اندازه «صفا» و «مروده» در «مسجدالحرام» است. یک خیابان ۳۵۰ متری که دو طرف آن نخل کاری شده است این دو مکان مقدس را با هم مرتبط می‌سازد.

۳ گودال قتلگاه

این مکان محل یکی از فجیع‌ترین جنایت‌های تاریخ در حق فرزند پیامبر اسلام(ص) است. گودال قتلگاه در چند متری جنوب ضریح امام حسین(ع) واقع شده و سطح آن کمی از سطح حرم پایین تر است. بنابر روايات، سر مقدس امام حسین(ع) در این مکان از بدن جدا شد.

۴ قبر حبیب بن مظاہر

پنجره‌ای نقره‌ای نصب شده که محل دفن دسته جمعی شهدای کربلا و یاران باوفای امام حسین(ع) است. بالای این پنجره اسمی شهدای کربلا که بیشتر از ۷۰ نفر هستند، نوشته شده است.

۵ مدفن شهدای کربلا

قبر حبیب بن مظاہر بیش از ۱۰ متر با ضریح امام حسین(ع) فاصله ندارد. ضریح کوچکی

به تنهایی هرگز!

افراد زیادی را می‌شناسیم که به صورت فردی و به شکل غیرمجاز به عراق سفر کرده‌اند و دچار مشکلی هم نشده‌اند، ولی شما باید دقت داشته باشید که عراق فعلاً دچار نامنی است. بنابراین سفر با کاروان‌های زیارتی و همراه‌بودن با کاروان در طول سفر، از نکاتی است که باید به دقت به آن توجه داشته باشید. هیچ‌گاه به تنهایی و از طریق راه‌ها و مرازهای غیرقانونی به این کشور سفر نکنید.

هشت مکان مقدس

هشت مکانی که به شما معرفی می‌کنیم، معمولاً در برنامه زیارتی همه تورها به مقصد کربلا گنجانده شده‌اند و اگر بتوانید قبل از سفر، اطلاعات کامل‌تری درباره این مکان‌ها به دست آورید، زیارت دل‌پذیرتر و با معرفت‌تری خواهید داشت.

۱ حرم امام حسین(ع)

جانها و چشم‌های مشتاق زیادی در تمام عمر انتظار دیدن این حرم شریف را داشته‌اند. در حقیقت، حرم امام حسین(ع) قلب شهر کربلاست. این حرم در مقطعی از تاریخ، یکبار



فراموش نکنید!

- مسواک، خمیر دندان، حوله، ملحفه، دمپانی، شامپو، صابون و دیگر وسایل شخصی را با خود ببرید.
- موسم حرم با فصل زمستان هم زمان است و کربلا معمولاً در این فصل شب های سردی دارد. لباس گرم و سبک یادتان نزود.
- کارت شناسایی ویژه ای را که از سوی کاروان به شما داده می شود، همیشه همراه داشته باشید. گذرنامه شما همیشه همراه مسئول کاروان خواهد بود.
- داروهای مورد نیاز تان را برای مدت یک هفته همراه داشته باشید و اگر از داروی خاصی استفاده می کنید، نسخه و دستور پزشک را همراه داشته باشید.



خیمه‌گاه

پیکر پاک پیرترین سرباز سپاه امام حسین(ع) را در برگرفته است. خیمه‌گاه اهل حرم حدود ۲۰۰ متر با حرم فاصله دارد. این محل که مکان برپایی خیمه‌های امام حسین(ع) و یارانش بوده است، شکلی شبیه مسجد دارد و مجموعه‌ای از چند محراب است. در جنوب خیمه‌گاه چاه آبی وجود دارد که گفته می شود شب عاشورا برای وضو و غسل از آب آن استفاده می شده است.

تل زینبیه

تل زینبیه حدود ۷۵ متر با حرم فاصله دارد. این جا همان مکانی است که حضرت زینب (س) بالای آن رفت و میدان جنگ را نظاره کرد. در حال حاضر، در جای آن تپه مسجد کوچکی ساخته شده است.

بازار پول



حاشیه خیابان به خرید و فروش پول خارجی می پردازند. ارزش پول هر کشور بر اساس نرخ ارزهای خارجی ارزیابی می شود. برخی از کشورهای خارجی به طور عمده ارزش پول خود را کاهش می دهند تا بلکه به تاجران اجنبی را ارزان تر بفروشند و با فروش بیشتر، سود بیشتری نصیب خود کنند.

بازار رسمی و غیررسمی پول

بازار رسمی پول بیشتر در چارچوب نظام بانکی عمل می کند و وام های آن از طریق بانک ها و مؤسسات مالی، با نرخ بهره مناسب اعطای می شود. بانک ها در کشورهای در حال توسعه با دادن وام های ارزان به کشاورزان و پیشنهادهای ارزان کوچک می توانند با رباخواران به رقابت پردازند. در بازار غیررسمی پول، نظام اعتباری مبتنی بر رباخواری، نرخ بهره بسیار بالاست؛ هر چند که صرافی های آزاد نیز در

چنین جایگاه خاصی دارد؟ پول به تعبیری، وسیله یا شیئی اعتباری است که انسان ها در مبادلات، خدمات، خرید کالاها و رفع نیازهای روزمره از آن استفاده می کنند.

- پول بانکی: مانند چک کاغذی، چک پول، سفته، برات و ضمانت بانکی.
- پول نقد: مانند اسکناس و مسکوکات.
- پول الکترونیک: شامل کارت های اعتباری و اعتبارات کدی.

بازار زیرمیزی و رومیزی پول

بازار زیرمیزی پول خارجی و یا ارزش گذاری بر خرید و فروش پول خارجی و یا ارزش گذاری بر آن در مکانی به نام «صرفی» صورت می گیرد. البته برخی از بانک ها نیز همین خدمات را به مشتریان خود ارائه می کنند. در واقع تمامی مبادلات بازار پول در بانک ها و صرافی ها صورت می گیرد؛ هر چند که صرافی های آزاد نیز در

هوشمند صدفی بریم بازار پول

شاید روزی از خواب بیدار شوید و مثل قصه های خیالی برای خرید در بقالی محله مجور شوید به جای پول پنیر، تخم مرغ بدھید. فکر می کنید اگر مردم برای سوارشدن به اتوبوس و تاکسی، خرید روزانه به جای اسکناس و سکه خرد، تخم مرغ و یا سایر کالاها را به این و آن بدهند چه اتفاقی رخ خواهد داد؟

می بینید مخترع ان پول کاغذی و سکه چه کمکی به ما کرده اند؟! قبل از این در جوامع سنتی، حتی در شهرهایی که مردم هنوز با مفهوم پول آشنایی نداشته اند، برای خرید روزانه، کالا مبادله می شد.

پول و پله

راستی پول چیست که در زندگی روزانه ما

۲۵ تومان

اتوبوس با صدای کشداری در سرازیری خیابان ایستاد. پیرزن اسکناس تاخورده ۲۰۰ تومانی را به سمت راننده گرفت. راننده از بین اسکناس‌های مچاله شده، یک ۵۰ تومانی را به سمت او گرفت. پیرزن با آرامش خاطر گفت: «نه پس ۲۵ تومنش کو؟»

راننده غرولنده کرد و بین اسکناس‌های ریز و درشت دنبال ۲۵ تومانی گشت. یکی از ته اتوبوس گفت: «آقا چرا معطلي؟» راننده رفت سراغ پدال و دنده، اما پیرزن همان طور به او زل زد بود. مردی فکلی گفت: «با ۲۵ تومان چی میدن؟»

پسرکی یک سکه ۲۵ تومانی را به سمت پیرزن گرفت و گفت: «آقای راننده زحمت نکشید.»

راننده پدال گاز را فشرد. اتوبوس از جا کنده شد و با نالهای به راه افتاد. پسرک گفت: «آقای راننده ناراحت نشین، پنج تا ۲۵ تومانی می‌شه کرایه یک مسافر. اگر ۱۰۰ مسافر داشته باشی، در اصل در یک مسیر رفت ۲۰ تا مسافر سوار نکردی. اگر هر روز ۱۰ سرویس داشته باشی، یعنی ۲۰۰ نفر را سوار نکردی. اگر...»

مرد فکلی غرید و گفت: «بابا سرمونو بردی، بیا این ۲۰۰ تومان.» راننده چشم غرهای رفت و گفت: «داداش یواش! گدا نیستم. این آق پسر درست می‌گن. بارک الله به این هوش....»

اتوبوس با ترمز کشداری ایستاد. پسرک صد تومانی را به سمت راننده گرفت. راننده با لبخندی پول را نگرفت و گفت: «اینم جایزه حساب و کتاب!»



اقتصاد در اندیشه امام(ره)

« مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره) » نظرات اقتصادی بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران را در کتابی با عنوان « اقتصاد در اندیشه امام خمینی(ره) » منتشر کرده است. این اثر اقتصادی در ۱۱ فصل

با عنوانی چون « خطوط کلی اقتصاد اسلامی »، « منابع و ثروت‌های ملی »، « کشاورزی »، « بانکداری » و « اقتصاد و جنگ تحمیلی » تنظیم شده است. چاپ اول کتاب « اقتصاد در اندیشه امام خمینی(ره) » در شمارگان ۳۰۰۰ نسخه و ۵۷۴ صفحه روانه بازار نش شده است.

کار نیک

امام باقر(ع)، ضمن سخنانی به فرزندش امام صادق(ع) فرمود: « بسرا حسن‌های (کار نیکی) که حد میانه دو سیئه (کار بد) است، انجام ده که آن دو را میان برمی‌دارد ». امام صادق(ع) پرسید: « این چگونه است ای پدر؟ » فرمود: « ... بسان این آیه: و الذين اذا اعنقووا لم يسرفووا ولم يقتروا: (سوره فرقان/ آیه ۶۷) کسانی که در اتفاق (و مصرف) نه اسراف می‌کنند و نه تنگ نظری نشان می‌دهند. که اگر اسراف کنند سیئه است، و اگر تنگ نظر باشند نیز سیئه است. حالت میانه حسن است. پس بر تو باد که از میان آن دو کار بد، این کار نیک را برگزینی. »

باید مبالغ متفاوتی پرداخت شود. در این وضعیت، قدرت خرید اسکناس ۱۰۰ تومانی در سال ۱۳۸۹، با قدرت خرید آن در سال ۱۳۹۰ تفاوت دارد.

این نوع اعتبارات مالی را نهی کرده است.

پول بی‌پشتوانه

پول بی‌پشتوانه به پول کاغذی گفته می‌شود که پشتوانه طلا یا نقره نداشته باشد. هم اینک در برخی از کشورها پول بدون پشتوانه چاپ می‌شود. برای مثال، در زیمباوه همین اتفاق رخ داده است و یا در کشور آلمان بعد از جنگ دوم جهانی، مردم برای خوردن یک وعده غذا مجبور بودند یک فرغون پول همراه داشته باشند.

بارانه

بارانه، مابه التفاوت هزینه تمام شده محصولات یا همان قیمت خرید کالاها و خدمات با قیمت فروش آن هاست که توسط دولت به عنوان کمک به تولیدکنندگان یا مصرفکنندگان پرداخت می‌شود. هدف وضع رایانه برای مصرف کنندگان، فراهم کردن امکان خرید برخی از کالاها به قیمت ارزان‌تر، و برای تولیدکنندگان، حمایت از آن‌ها در مقابل تولیدکنندگان خارجی است. شما هم سهمی از رایانه دارید. بد نیست از پدر بپرسید تا شاید در پرداخت پول توجیبی شما تغییری بدهد!

تورم

تورم به افزایش غیرمتناسب سطح عمومی قیمت‌ها گفته می‌شود. تورم، روند فزاینده و نامنظم افزایش قیمت‌ها در اقتصاد عمومی کشور است. به عبارت دیگر، برای خرید یک عدد تخم مرغ در فاصله‌های زمانی متفاوت

برج سقوط

این تصویری از یک برج سقوط است. شما به سرعت به ارتفاع یک ساختمان ۲۹ طبقه بالا بردید می‌شوید و در آن بالا وقته که پایین رانگاه می‌کنید، می‌توانید تصور کنید که روی لبه یک آسمان خراش نشسته‌اید.

و ناگهان... ترمه دستگاه به یکباره آزاد می‌شود شما و صندلی که روی آن نشسته‌اید، سقوط می‌کنید. درست یک ثانیه یا کمی پیشتر از این که شما فکر کنید با زمین برخورد سختی خواهید کرد، صندلی به آرامی متوقف می‌شود. چهره افراد قبل و بعد از سوار شدن بسیار دیدنی است. همگی بعد از سقوط رنگ پریده‌اند. اجازه تصویربرداری از چهره این افراد نشد.

بگذریم، ارتفاع ۲۹ طبقه‌ای این برج حدوداً معادل ۲۹۰ فوت یا ۸۸ متر است. با وجود این به خاطر سازوکار سقوط و امنیت سرنشینان، شما کمتر از ۸۸ متر سقوط می‌کنید. در آخرین لحظات سقوط، صندلی چندین بار بالا و پایین می‌روند تا در نهایت به آرامی متوقف شود (مانند توبی که از ارتفاعی رها شود).

سقوط آزاد شما وقتی در این دستگاه هستید حدود ۳ ثانیه طول می‌کشد. از معادله زیر برای محاسبه سقوط سرنشینان در این سقوط آزاد استفاده می‌کنیم:

$$d = v_i \times t + \frac{1}{2} g \times t^2$$

که در این معادله، d ارتفاع سقوط، v_i سرعت اولیه (در اینجا برابر صفر) و g شتاب گرانشی زمین معادل $9/8$ متر بر می‌گذور ثانیه است. پس معادله به صورت زیر نوشته می‌شود:

$$d = \frac{1}{2} g \times t^2$$

$$d = \frac{1}{2} \times 9/8 \times 3^2$$

$$d = 44/1 \text{ m}$$

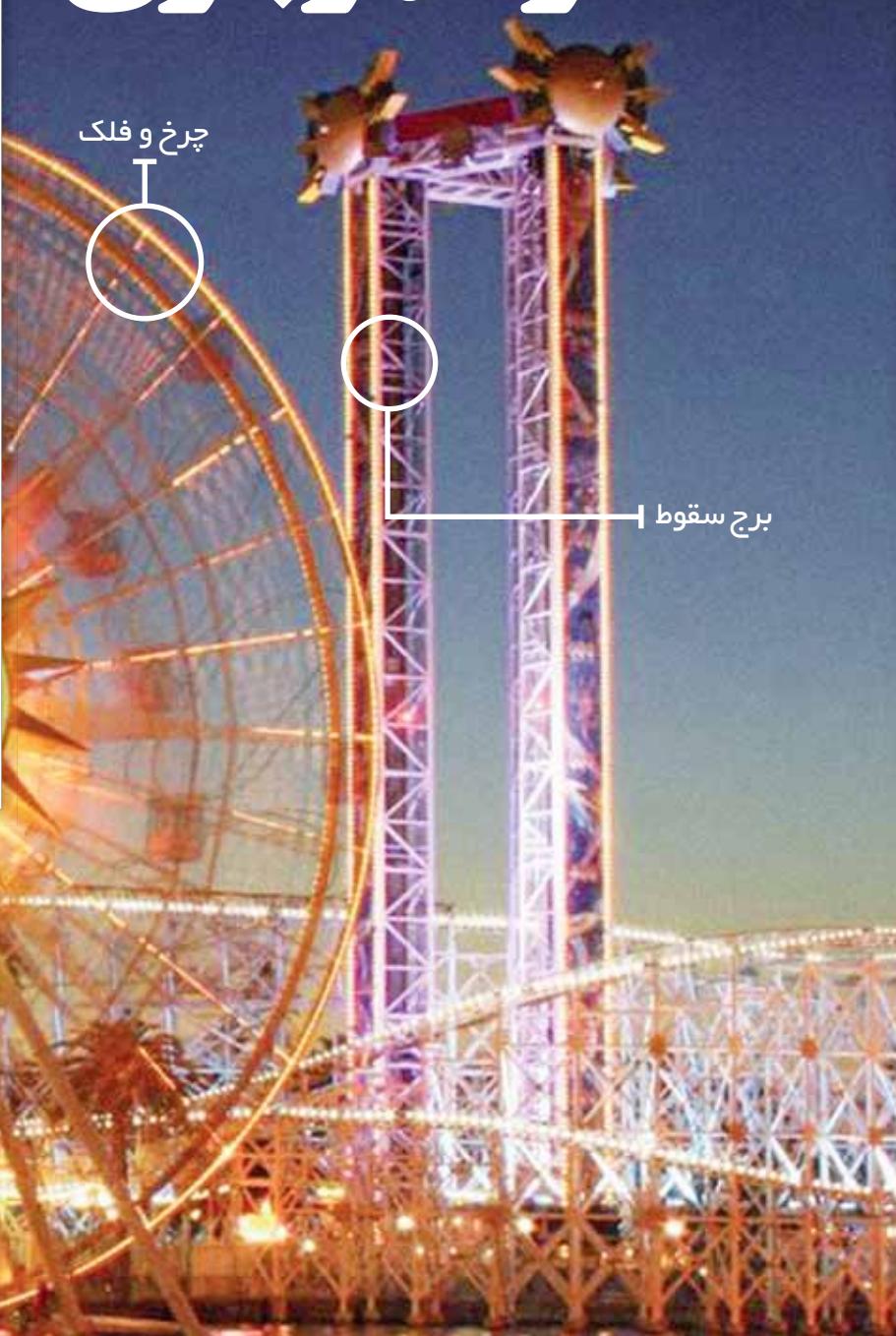
شما در آن ۳ ثانیه $44/1$ متر سقوط می‌کنید که گرچه از ۸۸ متر کمتر است، ولی یک تجربه سقوط آزاد واقعی است؛ مخصوصاً وقتی جسمانتان را باز نگه دارید؛ البته اگر جرئت این کار را داشته باشید.

فیزیک در شهر بازی

چرخ و فلک



برج سقوط



ترن هوایی

نیروی گرانش شما را به سمت زمین می‌کشد و در نتیجه، شما در مسیرهای غیرافقی تحت تأثیر شتاب گرانشی زمین قرار می‌گیرید. مقدار شتاب گرانشی زمین $9/8$ متر بر محدود ثانیه است. یعنی سرعت سقوط شما در هر ثانیه $9/8$ متر بر ثانیه زیاد می‌شود. قطارهای هوایی طوری طراحی شده‌اند که شما با شتابی کمتر از شتاب سقوط آزاد $(9/8)$ متر بر محدود ثانیه) سقوط کنید تا صدمه نبینید. هنگامی که قطار در بالاترین نقطه است، توسط نیروی گرانشی زمین به سمت پایین کشیده می‌شود. هرچه مسیر حرکت عمودی تر باشد، شتاب سقوط به $9/8$ متر بر محدود ثانیه نزدیک‌تر است.

مهندسان شتاب قطار را طراحی شیب‌های متفاوت مسیر تنظیم می‌کنند. در واقع، زاویه شیب تعیین می‌کند که قطار چه شتابی داشته باشد. شما می‌توانید شتاب قطار را با محاسباتی ساده به دست آورید.

در این تصویر شما دو مقدار برای شتاب می‌بینید. اگر شما مستقیم به سمت زمین سقوط کنید، به خاطر گرانش شتابی معادل $9/8$ متر بر محدود ثانیه خواهد داشت. در حالی که شیب مسیر باعث می‌شود شتاب شما کمتر از این مقدار باشد. در این نوع قطارها، زاویه شیب حدود 55 درجه است که شتابی حدود 8 متر بر محدود ثانیه به شما می‌دهد. اتفاقاً طول مسیر شیب هم طوری طراحی شده که سرعت قطار در پایین ترین نقطه شیب هم سرعتی مطمئنه داشته باشد؛ بدون ایجاد هیچ گونه آسیبی برای شما که در قطار نشسته‌اید. محاسبات شتاب ترن هوایی را با هم برسی می‌کنیم:

به زاویه 55 درجه در پایین شیب نگاه کنید. بردار شتاب $9/8$ متر بر محدود ثانیه و به سمت پایین (مرکز زمین) ترسیم شده است. ما می‌خواهیم مؤلفه \mathbf{X} را که در این جا شتاب قطار روی شیب است، پیدا کنیم. برای حل مسئله به زاویه‌ای در مثلث کوچک احتیاج داریم. زاویه پایین در مثلث کوچک براساس قوانین تشابه دو مثلث 55 درجه است (زاویه‌های a و b برابرند و هر دو مثلث یک زاویه 90 درجه دارند. پس زاویه سوم آنهاهم برابرند). بنابراین:

$$\sin 55 = \frac{\mathbf{X}}{9/8}$$

که در نهایت داریم: $\mathbf{X} = 8\text{m} / \text{s}^2$
که همان شتاب قطار روی مسیر شیب‌دار خود است.

چرخ و فلک

حتماً تا به حال چرخ و فلک سوار شده‌اید یا حداقل یکی از آن‌ها را دیده‌اید. در مقایسه با دیگر وسایل شهری‌بازی، حرکت سریعی ندارد. به منظور تحلیل فیزیکی حرکت این دستگاه باید از معادلات حرکت دایرها استفاده کنید. ما در اینجا مقصود همین کار را داریم. در این چرخ و فلک نمونه، شعاع چرخش 7 متر است. به آرامی می‌چرخد و تقریباً 2 ثانیه طول می‌کشد که واگن اول به محل قبلي واگن دوم برسد. بنابراین چرخ و فلک در هر 2 ثانیه 26 درجه می‌چرخد. سرعت چرخش آن معادل 13 درجه در هر ثانیه است. مشکلی در این طرز بیان کردن سرعت نیست. اماز آن جا که با واحد متر بر ثانیه آشنا‌تریم، این جا نیز از همین واحد استفاده می‌کنیم.

سؤال این است که سرنشینان هر کدام از واگن‌های چرخ و فلک در هر ثانیه چند متر جایه جا می‌شوند؟ برای پاسخ به این سؤال نام‌گذاری‌های زیر را انجام می‌دهیم: فاصله واگن‌ها از هم را کمان a می‌نامیم. این فاصله‌ای است که به محاسبه آن نیاز داریم. زاویه مرکزی یا مقابل هر دو واگن مجاور را \mathbf{X} می‌نامیم. چرخ و فلک زمانی یک دور کامل می‌زند که 360 درجه بچرخد. یعنی سرنشینان هر واگن یکبار محیط چرخ و فلک را دور بزنند. نسبت طول هر کمان (فاصله دو واگن مجاور) به محیط چرخ و فلک برابر است با نسبت زاویه مرکزی (زاویه بین دو واگن مجاور) به 360 درجه.

$$\frac{a}{2\pi r} = \frac{\mathbf{X}}{360^\circ}$$

گفته بودیم که شعاع چرخش (شعاع چرخ و فلک) 7 متر و زاویه مرکزی \mathbf{X} برابر با 26 درجه است. بنابراین:

$$\frac{a}{2 \times 3 / 14 \times 7} = \frac{26}{360} \quad a = \frac{43 / 96 \times 26}{360}$$

$$a = 3 / 17$$

مقدار $a = 3 / 17$ فاصله بین دو واگن مجاور است که در هر دو ثانیه طی می‌شود. پس سرعت چرخ و فلک بر حسب متر بر ثانیه برابر است با: $1 / 585$ یا تقریباً $1/6$ متر بر ثانیه.

ترن هوایی



در کمین ستاره‌ها

چگونه آسمان را رصد کنیم؟

سید امیر سادات موسوی

در دنیای عجیب و غریب نجوم، دو گروه فعالیت می‌کنند. گروه اول دانشمندان و چهره‌های دانشگاهی هستند که به آن‌ها «منجم حرفه‌ای» می‌گویند. این گروه با اندازه‌گیری‌ها و محاسبات خود، به دنبال کشف هستند. گروه دوم شامل تمام علاوه‌مندانی می‌شود که مستقل از سن و سال و تحصیلاتشان، از سرشوک و علاقه به آسمان نگاه می‌کنند و با استفاده از یک تلسکوپ و یا حتی بدون آن، می‌کوشند که پیوندشان با آسمان را بیشتر کنند. به این گروه، «منجم آماتور» می‌گویند. برای این که یک منجم آماتور باشیم، باید بتوانیم آسمان را رصد کنیم. اما چگونه آسمان را رصد کنیم؟

لباس گرم

این که چه جایی را برای رصد انتخاب می‌کنید، کاملاً به محل زندگی تان بستگی دارد. اگر آسمان شهرتان، آسمان تاریکی باشد و در آن ستاره‌ها به خوبی مشخص باشند، پشت‌بام یا حیاط خانه می‌تواند بهترین رصدگاه شما باشد. اما عموماً نورهای زمین (آلدگی‌های نوری) باعث می‌شوند که نتوانید در نزدیکی شهرها به آسمان تاریکی دست پیدا کنید. در این صورت باید راهی کوه و بیابان شوید و البته لباس گرم را فراموش نکنید!





کتاب‌های رصدی

کسانی که می‌خواهند با تلسکوپ به رصد اجرام غیر ستاره‌ای بپردازند، به کتاب‌ها و اطلس‌هایی از آسمان نیاز دارند که در آن‌ها مکان سحابی‌ها، کهکشان‌ها و خوش‌های ستاره‌ای مشخص شده‌باشند. بنابراین کسی که با تلسکوپ به رصد می‌رود، بُردن کتاب‌های رصدی را هم نباید فراموش کند.



نقشه آسمان

اولین مهارتی که همه رصدگران باید کسب کنند، یافتن صورت‌های فلکی است که به صمیمیت با آسمان احتیاج دارد. بنابراین اگر پولی برای خرید تلسکوپ ندارید، زیاد نگران نباشید. شروع فعالیت‌های رصدی، به هیچ ابزار و دستگاه ویژه‌ای نیاز ندارد. فقط کافی است که برای شب رصدی، یک نقشه آسمان در اختیار داشته باشید.

برخی از مجلات ماهانه نجومی، نقشه آسمان مربوط به هر ماه را منتشر می‌کنند. کتاب‌هایی هم وجود دارد که حاوی نقشه‌های آسمان برای تمامی ماههای سال هستند. می‌توانید از هر کدام از این منابع استفاده کنید.

ضمناً یک گردونه آسمان هم می‌تواند برایتان مفید باشد. گردونه‌های آسمان وسایل ساده‌ای هستند که می‌توان با چرخاندن صفحه آن‌ها و تنظیم تاریخ‌شان، نقشه آسمان را مشاهده کرد.

چراغ قوه

وقتی در یک شب تاریک مشغول رصد هستید، دریچه مردمک چشمندان به بیشترین حد گشودگی خود می‌رسد تا

سایت‌های مناسب نجومی

www.parssky.com

آسمان پارس - مقالات آموزشی و اخبار نجومی

www.nojum.ir

ماهانه نجوم

www.tebyan.net/index.aspx?pid=۴۴۹۸۸

بخش نجوم سایت تبیان - دارای

مقالات آموزشی مناسب

www.nightsky.ir

آسمان شب - اخبار نجومی

www.space.com

فضا - هر آنچه درباره مأموریت‌های

فضایی دوست دارید بدانید

www.kidsastronomy.com

نجوم برای کودکان - بخش‌های

متنوع نجومی برای کودکان

مهران

مجتمع مهران

غار زینه‌گان

قلعه کنچامچم

امام زاده علی صالح



است. مهران با فاصله چند کیلومتری از نقطه صفر مرزی، ۱۵۷ کیلومتری بغداد و ۲۹۰ کیلومتری کربلا. نزدیکترین مرز زمینی بین ایران و عراق است و محل تردد دهه هزار زائر عتبات عالیات که رونق بسیاری به این شهر داده اند. مهران از جمله شهرهای بود که در زمان حنگ تحمیلی در خط مقدم باره امور دهجهوم دشمن قرار گرفت. این شهر چهاربار اشغال شد که هر بار تو سط رزمدگان اسلام پس گرفته شده مهران از سال ۱۳۶۹ تولیدی دوباره یافت و عملیات بازسازی آن با همت و مشارکت مردم آغاز شد و کلیه تأسیسات و امکانات زیر بنایی یک شهر زیبا و مدرن براي آن پیش بینی و اجرا شد. این شهر زیبا دروازه فعال و موفق جمهوری اسلامی با کشور عراق است و هر روز شاهد حضور انبیوه زائرین عتبات عالیات است.

شهر مهران در زمینی بسیار حاصل خیز بنا شده است که تا پیش از سال ۱۳۰۹ «منصور آباد» نامیده می شد در زمان حکومت رضاخان با دستور یکجانشین کردن ایلات کوچ نشین و عشایر، مردم چهارایل را کوش شکر، زرکوش عبده، صیفی و ملک خطاطی در این زمین ها سکنا گزیندند و با تصویب فرهنگستان زبان فارسی، منصور آباد به مهران تغییر نام یافت.

نژاد مردم این شهر کرد فیلی و زبان آن ها کردی است. از دیگر اقوام حاشیه مهران می توان از ایل شوهان نام پر شغل اغلب مردم کشاورزی و محصول آن ها گندم است. این شهر از دیرباز گذراگاه تاریخی مردمان دوسوی مرز بوده که حاصل آن پیوندها و نزدیکی فرهنگی و سرمایه گذاری های مشترک در منطقه



چگونه می توان
از بخش آتش ساخت؟

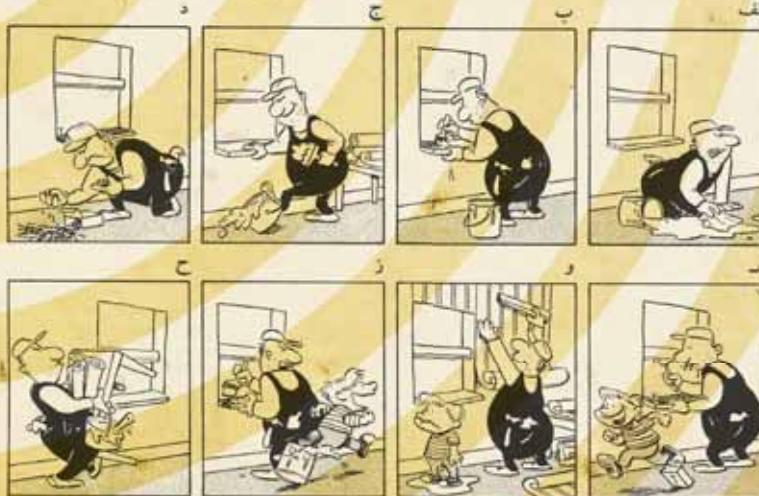
می خواهیم مقداری شیر را ۱۵ دقیقه حرارت دهیم. برای کنترل وقت، تنها دو عدد ساعت شنی در اختیار داریم: ۷ دقیقه‌ای و ۱۱ دقیقه‌ای. چگونه می توانیم با استفاده از این دو ساعت شنی، شیر را دقیقاً ۱۵ دقیقه حرارت دهیم؟

اگر هر حرف نماینده عددی باشد، با توجه به چهار عمل اصلی به کار رفته در اینجا، بگویید هر حرف نماینده کدام عدد است؟

$$A+C=E \quad B-C=E \quad C \times C=E \quad D \div C=E$$

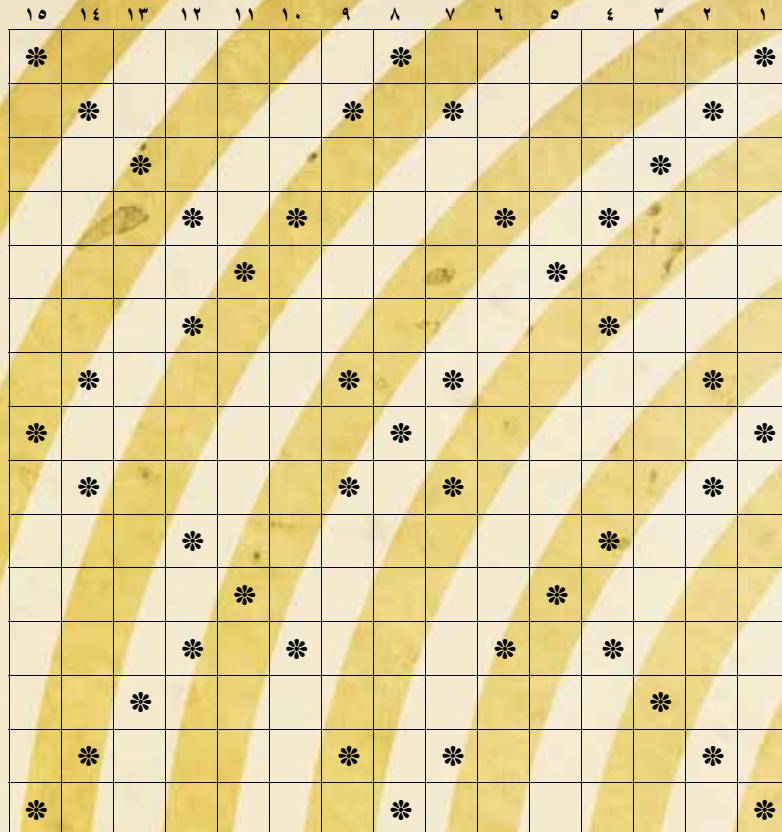
راهنمایی: مجموع A, C و D برابر با ۱۰۰ است.

تصویرهای زیر را به گونه‌ای مرتب کنید که نظمی منطقی داشته باشند.



ارقام ۱ تا ۹ را طوری در خانه‌های
جدول بگذارید که حاصل هر یک
از عمل‌های ریاضی (در هر ردیف و
ستون) عدد ۳ باشد

	\times		$-$		$=^3$
\times		$-$		$-$	
	$+$		\div		$=^3$
$-$		\times		$+$	
	$-$		$+$		$=^3$
$=^3$		$=^3$		$=^3$	



افق

- دهم محرم – تبعیدگاه ناپلئون.
- برای این که – کمک‌کننده. ۳. رودی در روسیه – مناسبت شانزدهم آذرماه – دو یار هم قد. ۴. واحد شمارش احشام – آزاد – ضد کثرت.
- اولین حرف یونانی – سرپرستان – روا. ۶. امر به آمدن – پایتخت فنلاند – پر نقال معروف. ۷. نرمی و آسانی – نویسنده فرانسوی کتاب امیل. ۸. به معنی تلف کردن البته با حرفی تکراری در آخر – نوعی هادی الکتریسیته.
- هر چیز نرم و خاک مانند – تلفظ لکن. ۱۰. از آن طرف آینده است – نهم آذرماه روز بزرگداشت این عالم تشیع است – از رنگ‌ها. ۱۱. گرفتن زبان هنگام حرف زدن – اکرام به هم‌ریخته – پیشوا. ۱۲. قرن – زادگاه ابراهیم
- نبی(ع) – میوه‌ای شیرین با هسته‌ای درشت و سخت. ۱۳. مخفف «و اگر» – از همسایگان ایران – نفس خسته.
- نام قدیم تایلند – خداحافظی.
- بر حذر باش – روز نهم محرم.

عمودی

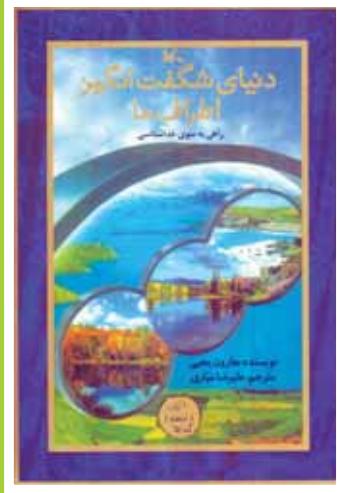
- معلم ثانی و مؤلف احصاء‌العلوم – عالم فلسفه. ۲. از جزایر اندونزی – رنجش و آزردگی. ۳. طمع – محل کار سفیر – عدد ماه. ۴. اسد – فضای عاری از هوا – انجیر عرب. ۵. داخل شدن – دستگاه تهویه – بجا و مناسب. ۶. سر – از معروف‌ترین آثار ابوریحان بیرونی در زمینه ستاره‌شناسی و نجوم – حالت بیهوشی. ۷. جمع درس – رفتار آهسته از روی ناز و وقار. ۸. دوره پیش از اسلام در عربستان – از شهرهای استان تهران. ۹. عدد نه انگلیسی‌ها – از خبرگزاری‌های داخلی. ۱۰. سلاح دفاعی برخی جانوران – نوعی الیاف مصنوعی – ماه میلادی وارونه. ۱۱. بازگانان – اولی روز عرب و دومی اسم آذری – ششم عرب‌ها. ۱۲. زنی که با زنی دیگر در شوهر مشترک باشند – ماهی در زبان عربی – کشتی جنگی. ۱۳. طایفه‌ای در ایران – کتابی اخلاقی و تربیتی، تألیف عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر – تکرار حرفی. ۱۴. دردناک – عضوی در بدن ماهی. ۱۵. باشگاه فوتبال ایتالیایی – لباس سنتی ژاپنی‌ها.

پاسخ سرگرمی‌های آبان ماه ۱۳۹۰

۱ پدر به زبان عربی «آب» است. بنابراین اگر از «ایوب»، «آب» را بدانیم، یعنی آن را بدر کنیم، «ایوب» ماند. از سویی، مسافر بیمار هم «سیف» می‌شود زیرا اگر «همار» را از واژه «مسافر» کم کنیم، «سیف» می‌ماند. پاسخ یوسف می‌شود.

۲ رقم اول باید عددی باشد که پس از ضرب شدن در ۷، حاصل آن به ۶ ختم شود. این رقم فقط می‌تواند ۸ باشد. پس خواهیم داشت: $6 \times 7 = 42$ می‌شود $42 \times 7 = 294$ می‌شود. پس برای این که رقم دوم حاصل ضرب ۵ باشد، لازم است که حاصل ضرب ۷ در رقم دوم عدد اول به صفر ختم شود. پس رقم دهگان این عدد فقط صفر می‌تواند باشد. $5 \times 7 = 35$ می‌شود. رقم دهگان حاصل ضرب ۸ است. زیرا $28 \times 7 = 196$ می‌شود. پس $196 \times 7 = 1372$ می‌شود. به همین ترتیب رقم‌های دیگر مشخص می‌شود و خواهیم داشت: $56 \times 7 = 392$ می‌شود. پس $392 \times 7 = 2744$ می‌شود. پس $2744 \times 7 = 19184$ می‌شود. پس $19184 \times 7 = 134280$ می‌شود. پس $134280 \times 7 = 939960$ می‌شود. پس $939960 \times 7 = 6579720$ می‌شود. پس $6579720 \times 7 = 45558040$ می‌شود. پس $45558040 \times 7 = 318906280$ می‌شود. پس $318906280 \times 7 = 2232343960$ می‌شود. پس $2232343960 \times 7 = 15626407720$ می‌شود. پس $15626407720 \times 7 = 10938485360$ می‌شود. پس $10938485360 \times 7 = 76570397520$ می‌شود. پس $76570397520 \times 7 = 536092782640$ می‌شود. پس $536092782640 \times 7 = 3752649478480$ می‌شود. پس $3752649478480 \times 7 = 26268546349360$ می‌شود. پس $26268546349360 \times 7 = 183880824445520$ می‌شود. پس $183880824445520 \times 7 = 1287165771118640$ می‌شود. پس $1287165771118640 \times 7 = 8990160400026480$ می‌شود. پس $8990160400026480 \times 7 = 62931122800181360$ می‌شود. پس $62931122800181360 \times 7 = 439517859601270560$ می‌شود. پس $439517859601270560 \times 7 = 3086624817208903920$ می‌شود. پس $3086624817208903920 \times 7 = 21606373720462327440$ می‌شود. پس $21606373720462327440 \times 7 = 151244616043236292000$ می‌شود. پس $151244616043236292000 \times 7 = 1058712312282654044000$ می‌شود. پس $1058712312282654044000 \times 7 = 7410986185978578298000$ می‌شود. پس $7410986185978578298000 \times 7 = 51876903301850048086000$ می‌شود. پس $51876903301850048086000 \times 7 = 363138323112950336582000$ می‌شود. پس $363138323112950336582000 \times 7 = 2542048261790652356074000$ می‌شود. پس $2542048261790652356074000 \times 7 = 17794337832534566492518000$ می‌شود. پس $17794337832534566492518000 \times 7 = 124560364827741965447626000$ می‌شود. پس $124560364827741965447626000 \times 7 = 871922553794193758133382000$ می‌شود. پس $871922553794193758133382000 \times 7 = 6103457876558356266933674000$ می‌شود. پس $6103457876558356266933674000 \times 7 = 42724155135910593828535714000$ می‌شود. پس $42724155135910593828535714000 \times 7 = 30006908605137415679975000000$ می‌شود. پس $30006908605137415679975000000 \times 7 = 210048360235961809709825000000$ می‌شود. پس $210048360235961809709825000000 \times 7 = 1470338521651732707969175000000$ می‌شود. پس $1470338521651732707969175000000 \times 7 = 1029236965156212905578425000000$ می‌شود. پس $1029236965156212905578425000000 \times 7 = 7104658758093490339051475000000$ می‌شود. پس $7104658758093490339051475000000 \times 7 = 4973261126665443257335985000000$ می‌شود. پس $4973261126665443257335985000000 \times 7 = 3478282788665805280135190000000$ می‌شود. پس $3478282788665805280135190000000 \times 7 = 2434797952066063696095130000000$ می‌شود. پس $2434797952066063696095130000000 \times 7 = 1694358566442244587267010000000$ می‌شود. پس $1694358566442244587267010000000 \times 7 = 1186051096509561211086907000000$ می‌شود. پس $1186051096509561211086907000000 \times 7 = 8292357675576728477568349000000$ می‌شود. پس $8292357675576728477568349000000 \times 7 = 5804650368003709944297823000000$ می‌شود. پس $5804650368003709944297823000000 \times 7 = 4063255257602596959908471000000$ می‌شود. پس $4063255257602596959908471000000 \times 7 = 2844278680321817871935937000000$ می‌شود. پس $2844278680321817871935937000000 \times 7 = 1990994976225272510355156000000$ می‌شود. پس $1990994976225272510355156000000 \times 7 = 1393696483357690757248602000000$ می‌شود. پس $1393696483357690757248602000000 \times 7 = 9755875383453835290740214000000$ می‌شود. پس $9755875383453835290740214000000 \times 7 = 6829112773417734693518148000000$ می‌شود. پس $6829112773417734693518148000000 \times 7 = 4780379041382414285452703000000$ می‌شود. پس $4780379041382414285452703000000 \times 7 = 3346265329067689999816912000000$ می‌شود. پس $3346265329067689999816912000000 \times 7 = 23423857703473829998673384000000$ می‌شود. پس $23423857703473829998673384000000 \times 7 = 163966954924316709986617184000000$ می‌شود. پس $163966954924316709986617184000000 \times 7 = 114776868446521697989431224000000$ می‌شود. پس $114776868446521697989431224000000 \times 7 = 793438081125651885922518568000000$ می‌شود. پس $793438081125651885922518568000000 \times 7 = 555406656787956320945762996000000$ می‌شود. پس $555406656787956320945762996000000 \times 7 = 388784659751570424661537032000000$ می‌شود. پس $388784659751570424661537032000000 \times 7 = 2721492618260992972626759224000000$ می‌شود. پس $2721492618260992972626759224000000 \times 7 = 1894944827782694980838421416000000$ می‌شود. پس $1894944827782694980838421416000000 \times 7 = 1326460379447886486586994992000000$ می‌شود. پس $1326460379447886486586994992000000 \times 7 = 9285222656014205106018964944000000$ می‌شود. پس $9285222656014205106018964944000000 \times 7 = 6499655859209943574213275460000000$ می‌شود. پس $6499655859209943574213275460000000 \times 7 = 4549759096442959501949292820000000$ می‌شود. پس $4549759096442959501949292820000000 \times 7 = 3184821367508471651379499974000000$ می‌شود. پس $3184821367508471651379499974000000 \times 7 = 2229374956255930155965729981400000$ می‌شود. پس $2229374956255930155965729981400000 \times 7 = 1560562470379151059174000000000000$ می‌شود. پس $1560562470379151059174000000000000 \times 7 = 10923937292653557414218000000000000$ می‌شود. پس $10923937292653557414218000000000000 \times 7 = 76467559947574901901426000000000000$ می‌شود. پس $76467559947574901901426000000000000 \times 7 = 535262919603423313309980000000000000$ می‌شود. پس $535262919603423313309980000000000000 \times 7 = 3746830437223961133169860000000000000$ می‌شود. پس $3746830437223961133169860000000000000 \times 7 = 2622781305956772793173890000000000000$ می‌شود. پس $2622781305956772793173890000000000000 \times 7 = 1835946914169740955221720000000000000$ می‌شود. پس $1835946914169740955221720000000000000 \times 7 = 1285162839919818666655200000000000000$ می‌شود. پس $1285162839919818666655200000000000000 \times 7 = 8996139879438730666626400000000000000$ می‌شود. پس $8996139879438730666626400000000000000 \times 7 = 6297302915607111466618400000000000000$ می‌شود. پس $6297302915607111466618400000000000000 \times 7 = 4307912039924977966612800000000000000$ می‌شود. پس $4307912039924977966612800000000000000 \times 7 = 2995538427947484266609600000000000000$ می‌شود. پس $2995538427947484266609600000000000000 \times 7 = 2096876898563238426660640000000000000$ می‌شود. پس $2096876898563238426660640000000000000 \times 7 = 1467813828994266826660480000000000000$ می‌شود. پس $1467813828994266826660480000000000000 \times 7 = 1027469670295986782666032000000000000$ می‌شود. پس $1027469670295986782666032000000000000 \times 7 = 7192287692071906466602880000000000000$ می‌شود. پس $7192287692071906466602880000000000000 \times 7 = 5034601384449334526660240000000000000$ می‌شود. پس $5034601384449334526660240000000000000 \times 7 = 3524220970111534166602160000000000000$ می‌شود. پس $3524220970111534166602160000000000000 \times 7 = 2467054679077023816660208000000000000$ می‌شود. پس $2467054679077023816660208000000000000 \times 7 = 1726938275354916626660192000000000000$ می‌شود. پس $1726938275354916626660192000000000000 \times 7 = 1208856792458441216660184000000000000$ می‌شود. پس $1208856792458441216660184000000000000 \times 7 = 8462097547171088516660176000000000000$ می‌شود. پس $8462097547171088516660176000000000000 \times 7 = 6021468283999919916660168000000000000$ می‌شود. پس $6021468283999919916660168000000000000 \times 7 = 4214927798799941936660160000000000000$ می‌شود. پس $4214927798799941936660160000000000000 \times 7 = 2949446459199958356660152000000000000$ می‌شود. پس $2949446459199958356660152000000000000 \times 7 = 2064602123499969349666014400000000000$ می‌شود. پس $2064602123499969349666014400000000000 \times 7 = 1445221486699970542666013600000000000$ می‌شود. پس $1445221486699970542666013600000000000 \times 7 = 1011655040699971779666012800000000000$ می‌شود. پس $1011655040699971779666012800000000000 \times 7 = 7071585284999725459666012000000000000$ می‌شود. پس $7071585284999725459666012000000000000 \times 7 = 4949109698999733239666011200000000000$ می‌شود. پس $4949109698999733239666011200000000000 \times 7 = 3464376799999741029666010400000000000$ می‌شود. پس $3464376799999741029666010400000000000 \times 7 = 2424563799999747019666009600000000000$ می‌شود. پس $2424563799999747019666009600000000000 \times 7 = 1697294699999753009666008800000000000$ می‌شود. پس $1697294699999753009666008800000000000 \times 7 = 1187906299999759009666008000000000000$ می‌شود. پس $1187906299999759009666008000000000000 \times 7 = 8315343999997650096660072000000000000$ می‌شود. پس $8315343999997650096660072000000000000 \times 7 = 5819735999997710096660064000000000000$ می‌شود. پس $5819735999997710096660064000000000000 \times 7 = 4073815999997770096660056000000000000$ می‌شود. پس $4073815999997770096660056000000000000 \times 7 = 2851671999997830096660048000000000000$ می‌شود. پس $2851671999997830096660048000000000000 \times 7 = 1996119999997890096660040000000000000$ می‌شود. پس $1996119999997890096660040000000000000 \times 7 = 1397283999997950096660032000000000000$ می‌شود. پس $1397283999997950096660032000000000000 \times 7 = 9780983999997990096660024000000000000$ می‌شود. پس $9780983999997990096660024000000000000 \times 7 = 6842739999998050096660016000000000000$ می‌شود. پس $6842739999998050096660016000000000000 \times 7 = 4799919999998110096660008000000000000$ می‌شود. پس $4799919999998110096660008000000000000 \times 7 = 3359941999998170096660000000000000000$ می‌شود. پس $3359941999998170096660000000000000000 \times 7 = 2352959999998230096660000000000000000$ می‌شود. پس $2352959999998230096660000000000000000 \times 7 = 1647070999998290096660000000000000000$ می‌شود. پس $1647070999998290096660000000000000000 \times 7 = 1152947999998350096660000000000000000$ می‌شود. پس $1152947999998350096660000000000000000 \times 7 = 7999619999998410096660000000000000000$ می‌شود. پس $7999619999998410096660000000000000000 \times 7 = 5599739999998470096660000000000000000$ می‌شود. پس $5599739999998470096660000000000000000 \times 7 = 3899829999998530096660000000000000000$ می‌شود. پس $3899829999998530096660000000000000000 \times 7 = 2689889999998590096660000000000000000$ می‌شود. پس $2689889999998590096660000000000000000 \times 7 = 1889920999998650096660000000000000000$ می‌شود. پس $1889920999998650096660000000000000000 \times 7 = 1322944999998710096660000000000000000$ می‌شود. پس $1322944999998710096660000000000000000 \times 7 = 9159619999998770096660000000000000000$ می‌شود. پس $9159619999998770096660000000000000000 \times 7 = 6311709999998830096660000000000000000$ می‌شود. پس $63117099999988300966600000$

دنیای شگفت‌انگیز اطراف ما راهی به سوی خداشناسی



نویسنده: هارون یحیی

مترجم: علیرضا عیاری

ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

تلفن: ۰۲۱-۸۸۹۶۲۹۷۲

است که این ویژگی‌ها، به
ویژه برای زندگی، خلق
شده‌اند... آب از سطح به

سمت پایین منجمد می‌شود، بهنحوی که بخ همیشه شناور است و هرگز
فرو نمی‌رود. اگر آب نیز مانند سایر مایعات وقتی سردتر می‌شود، متراکم‌تر
هم می‌شد... به عبارت دیگر اگر فرو می‌رفت - در آن صورت بخ‌های موجود
در اقیانوس‌ها، دریاها و دریاچه‌ها تا اعماق فرو می‌رفتند، سطح هم‌چنان
منجمد می‌شد و فرو می‌رفت؛ چون هیچ لایه بخ در سطح وجود نداشت
که مانع نفوذ سرما شود. قسمت زیادی از اقیانوس‌ها، دریاها و دریاچه‌های
روی زمین به توده‌های عظیم بخ تبدیل می‌شدند. هیچ موجود زنده‌ای در
دریاهای چینی دنیایی وجود نداشت. در سیستم بوم‌شناسخانی که دریاها در
آن خشک شده‌اند، زندگی در خشکی هم امکان پذیر نخواهد بود. به طور
خلاصه، اگر آب به صورت طبیعی عمل می‌کرد، زمین سیاره مرده‌ای بود.

تأمل در نظام و توازن جهان همواره انسان را شگفت‌زده می‌کند. از سرعت
انبساط دنیا گرفته تا نسبت گازهای تشکیل‌دهنده جو زمین و تمام
ویژگی‌های حاکم بر جهان، وجود خداوند قادر و متعال و تصادفی نبودن
آفرینش را گواهی می‌دهند. «هارون یحیی» در کتاب «دنیای شگفت‌انگیز
اطراف ما»، با نگاهی موشکافانه به خلقت جهان، نمونه‌هایی از عجزه‌های
آفرینش را به تصویر کشیده است. این کتاب که «علیرضا عیاری»
آن را ترجمه و «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان» آن را منتشر
کرده است. شامل سه فصل با این عنوان هاست: «شگفتی‌های خلقت»،
«منظومه شمسی» و «موجودات زنده». در هر فصل نظر فیزیکدانان،
اخترشناسان و دیگر دانشمندان بنام، درباره معجزات و شگفتی‌های
آفرینش ذکر شده و بر هدفمند بودن جهان تأکید شده است.

در بخشی از کتاب می‌خوانیم: «آب دارای ویژگی‌های گرمایی مخصوصی
است که به ظاهر با برخی قوانین طبیعت متناقض هستند، اما ثابت شده



زیستان چرا، زیستان چگونه

نویسنده: حسین امینی پویا

ناشر: ذکر

تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۱۰۰۴۱

«زندگی را چه بنامیم؟ کلافی سردرگم؟ خفتنی بی‌آرزو و برخاستنی
بی‌آرمان؟ مرگ چیست؟ آیا آغاز زندگی‌ای نوین است یا پایانی
مختوم؟ خط پایانی است یا نقطه‌آغازی؟ کدامیک؟ از کجا آمدہایم؟
به کجا می‌رویم؟ خداوند چه نیازی داشت که انسان و جهان را
آفرید؟ در این هستی بی‌کران، در این صحنۀ عظیم چه نقشی
بر عهده ماست؟ و...» اندیشیدن برای درک اسرار هستی همواره این
سؤال‌های آشنا قدمی را در بی‌داشته است. پاسخ دادن به این

سؤالات ساده، چندان هم آسان نیست. وسعت جهان هستی، ارتباط
پیچیده بین اجزا و پدیده‌های آن و محدودیت دانسته‌های بشر، مانع
یافتن پاسخ کامل و قانع‌کننده برای سؤالاتی از این قبیل است.
حسین امینی پویا در کتاب حاضر، سعی کرده است با استناد به آیات
قرآن، حدیث نبوی و سخنان ائمه اطهار و بزرگان علم و دین، تا حد
امکان به برخی سؤال‌ها پاسخ دهد و دلیل برخی وقایع را بررسی
کند. گفتنی است این کتاب حاصل انتشارات «ذکر» است.